درمللی که روحیه عشق باآزادی ومخالفت بادکتاتوری ، انحصار ومقاومت دربرابر اجنبیان ضعیف باشد ، این گونه ملتها ، همیش آزادی وهویت تاریخی وملی میهن شان را از دست داده اند وملتهای نیرومند آنان را بلعیده اند . اما بالمقابل در مللی که احساس ملی با نیرومندی زنده باشد واز روحیهء سرشار آزادی خواهی وآزاد منشی برخوردار باشند . این گونه ملتها گاهی هم به انحصار سیاسی ، دکتاتوری ، تبعیض ، تسلط بیگانه گان ودست نشانده های شان گردن نمینهند وتا فرجام کار به مقاومت شان ادامه میدهند .

قشر درسخواندهء ملتهای زنده نیز فعال ، نیرومند ، زنده ومتحد میباشد . آنها مسایل ملی وبین المللی شان را به تحلیل مینشینند . مردم شان را - که چی باید بکنند واز چی بپرهیزند - آگاه میسازند ، در حالت جنگ وصلح ملت شان را رهنمایی میکنند .

برعکس کار کردهای مشترك قشر درسخواندهء ملل وکشورهای دگر ، در افغانستان نسبت به قشر درسخوانده ، ملت وتوده های وسیع آن رسالت ، ملی - اسلامی وتاریخی شان را به جا آورده اند . توده ها بادست خالی در سراسر کشور به پا خاستند ، قیام خود به خودی را سازمان دادند ، دربرابر دکتاتوری کمونستی ، انحصار سیاسی تك حزبی ، یورش نیروهای ارتش سرخ شوروی وهمینسان دربرابر سیاستهای خصمانهء - تفرقه بساندازد وحکومت کن - باهم یك جا شدند وبه خاطر رضای خداوند بزرگ ونجات میهن ونوامیس ملی هرگونه تشدد ووحشتهای دلخراش را تحمل کردند وبه برکت قربانیهای فراوان

مالی وجانی شان کشور ونوامیس ملی را از این آفت بزرگ تحمیلی نگاهداری کردند .

به تأسف باید یادآور شوم که در تراژیدی جاری افغانها ، قشر درسخوانده‌ء کشور چنان که بایسته مینمود به کار وپیکار فراخور حال شان نپرداختند ، بل معکوس آن دربین اقوام باهم برادر افغانستان درپخش تعصبها کار منفی وخطرناکی را به سر رساندند وبه این عمل ناشایسته تااکنون هم ادامه میدهند .

درتمامی مسایل افغانستان ، ارزیابی کار کردها واعمال منفی ومثبت قشر درسخوانده موضوع بزرگیست ونیازمند بحث طویل . برعلاوه مسایل دگر مسأله تعصبات خود بانظرداشت به ویژه‌گیهای طبیعی انسان وارزشهای قبیله یی ، نژادی ، زبانی ، منطقه یی ، اجتماعی ، فرهنگی ، مذهبی ، سیاسی ، اقتصادی وآموزشی جامعه‌ء ویژه ، جوانب وجهتهای از حد زیاد دارند وگنجانیدن این موضوع بزرگ وپیچیده دریك رساله‌ء کوچك کار دشوار به نظر میآید . من ارزشیابی مفصل این موضوع مهم علمی را به دانشمندان متعهد افغان واگذار میشوم تا دانشمندان متعهد ما پیرامون مسأله تعصبها به پژوهشهای گسترده بپردازند وبه برکت پژوهشها وتحلیلهای ارزشمند شان ذهنیتهای همیهنان شان را روشن نمایند .

دراین مختصر نبشته ، تنها تعصبهایی به بررسی گرفته میشوند که از سوی شماری از گروههای سیاسی ومذهبی ، تنظیمها ، احزاب وشماری از افراد به میان آمده اند وبه آن دامن زده میشود .

جامعهء عنعنه یی

جامعهء عقب ماندهء افغانی در بخشهای آموزش وپرورش ، اقتصاد ، سیاست ونهادهای اجتماعی دگر ، شکل ایدیالی از خود نداشت ، بل مانند سایر رژیمهای عقبمانده تمام اختیار کشوری ولشکری تنها دردست خانواده های مطلق العنان وخودسر شاهی قرار داشت واین خانواده های خودسر از افراد واشخاصی ، شخصیتها میساختند که درجامعه وتوده های وسیع آن پایه ومایه-یی نمیداشتند ومنافع دربار را نسبت به منافع افغانها وافغانستان مهمتر میشمردند ووفاداری شان را به دربار ثابت میساختند .

حیثیت سیاسی ، اجتماعی واقتصادی در افغانستان به دربار بسته گی داشت وماشین شخصیت سازی بیروکراتیک را در دربار

گذاشته بودند . کسی که در قالبهای این ماشین جور میآمد دریك شب ، شخصیت بیروکراتیك ازش ساخته میشد واگر شخصی به مزاج دربار سازگار نمیبود دریك شب از این گونه شخصیت بیروکراتیك محروم میگشت وتا مدتها در گمنامی به سر میبرد .

دربار خودسر قصداً از تبارز شخصیتهای ملی ومحلی جلوگیری میکرد ، به احزاب سیاسی مستقل اجازهء فعالیت داده نمیشد ، شعور سیاسی مردم را به رشد وبالنده گی نمیگذاشت ، مردم کشور ما به حیث تبعهء افغان درامور سیاسی کشور شان نمیتوانستند سهیم شوند .

از ساختار عنعنه یی ، اجتماعی وسیاسی افغانستان برمیآید که در واقعیت این کشور مجموعه ایست از گروههای نژادی ، قومی ، زبانی ، قبایل وعشایر و فِرق مذهبی که تا دوران امیر عبدالرحمن خان (۱۹۰۱ - ۱۸۸۰ م) سیستم واحد مرکزی دولت ملی معاصر را نداشت ، بل بخشهای زیاد کشور از سوی اعضای خانوادهء شاهی ، اشخاص وفادار به دربار وشماری از سران قومی ومحلی اداره میگردیدند . وهمسان با دربارهای خودسر خاور زمین ، دربار افغانستان نیز به خاطر نگاهداشت حکمرانی خود از مخالفتها ورقابتهای قومی ، نژادی ، زبانی ومذهبی استفادهء سؤ میکرد .

هرگاهی که گروه قومی ، یا مرد سرشناس وروشناسی از محل ویا قبیله یی از دربار بغاوت میکرد ویا به جانبداری از شهزادهء دگر مورد سؤ ظن قرار میگرفت ، دربار به زودترین فرصت اقوام ، گروههای رقیب واشخاص مخالف آنان را در برابر شان آمادهء

مقابله میساخت از آنها پشتیبانی میکرد ویکی را توسط دگری از پا درمیآورد .

در تاریخ سیاسی افغانستان سودجویی از این گونه سیاستها مثالهای فراوانی دارد . در شماری از اقوام وقبایل این گونه مخالفتها ودشمنیهای باز مانده از پیش ، تاهنوز هم به مشاهده میرسند . ولی باآن هم در جامعهء عنعنه یی افغانستان ، ارزشهای مذهبی وملی ریشه های ژرفی داشتند . روابط درونی وهمه مسایل اجتماعی ، سیاسی واقتصادی مردم درهمه واحدها ، از واحد کوچك خانواده گرفته تا دربار بانظرداشت به اصول دین مبین اسلام وعنعنه های ملی مردم به پیش میرفتند .

به مقایسهء جوامع کشورهای اسلامی دگر ، در زنده گی اجتماعی افغانها ، ارزشهای اسلامی وعنعنه های ملی چنان باهم آمیخته اند که حتی افغانها عنعنه های ملی را از ارزشهای اسلامی جدا ساخته نمیتوانند . احکام دین مقدس اسلام به انسانها انجام شماری از کارها را اجازه میدهد واز بعضی اعمال آنان را برحذر میسازد . عنعنه های ملی نیز همگون بااحکام وارزشهای اسلامی افراد جامعه را به اجرای بعضی کارها دستور میدهد واز اجرای شمار دگری باز میدارد .

دراین رابطه ما مثالهای زیادی را به پیش کشیده میتوانیم ، اما از مثالهای فراوان نکات زیرین جلب توجه مینمایند .

۱ - دین مقدس اسلام به انسان جایگاه بلند - اشرف المخلوقات ، نایب پروردگار یکتا به روی زمین وسزاوار سجده از سوی فرشته گان - عنایت نموده است وخداوند بزرگ تمام کائنات

را برای خدمت به او تسخیر فرموده است . افغان مسلمان همگون به اصول وارزشهای اسلامی به مقام والای انسان ارج فراوان مینهد .

۲ - اسلام ، قربانیهای جانی ومالی در راه دین ، عشق با میهن ودفاع از نوامیس ملی را جزء ایمان میشمارد . اگر ما درطول تاریخ مشاهده کنیم افغانها نسبت به سایر ملل جهان در راه دین برحق اسلام جانبازیهای فراوانی کرده اند ، عشق با میهن باخون هر افغان واقعی عجین گشته است وبه خاطر دفاع از نوامیس وپاسداری از آن قربانیها داده است .

۳ - دراسلام برای همه یی اعمال وروابط زنده گانی انسانها دساتیری وجود دارد واین دین مقدس مسایل ، اقتصادی ، اجتماعی وسیاسی مسلمانان وروابط درونی بین فرد وجامعه وهمینسان از واحد کوچك خانواده گرفته تا واحدهای بزرگ ، قومی ، منطقه یی ، ملی وبین المللی همه را تابع اخلاق اسلامی میشمارد وبه هیچ فردی اجازهء سر ، باز زدن از اخلاق اسلامی را نمیدهد . افغانها در روابط درونی شان از واحد خانواده گی تا واحدهای بزرگ به روشهای اخلاقی ارج واحترام میگذارند . به گونهء مثال گرامیداشت وبزرگداشت پدر ، مادر ، بزرگان ، موسفیدان ، زنان ، همسایه گان ومهمانان جزء گسست ناپذیر اخلاق عنعنه یی افغانهاست . افغانها برای صلح وجنگ معیارهای پذیرفته شدهء اخلاقی دارند وآنها به اعضای خانواده ویا افراد جامعه اجازهء عدول از این اصول پذیرفته شده را نمیدهند .

٤ - دین مقدس اسلام کشتار شخص معصوم وبیگناهی را

برابر با کشتار همه یی انسانیت میداند ونجات یك بیگناه را نجات تمام انسانیت میپندارد . از قاتل ، ظالم ، دکتاتور ، خودخواه ، غدار ، خاین ، حرامخور ، دزد ، دسیسه کار ، دروغگو ، دوروی وبی باور نفرت میکند وبرای این همه اعمال ناشایسته در دنیا وآخرت حدی برای جزا معین گشته است .

افغانهای مسلمان نیز قاتل شخص بیگناه را زنده نمیگذارند ، خانهء او را آتش میزنند وهمه چیزش را از بیخ وبن از بین برمیدارند یا این که او را از ده وروستا خارج میسازند وروابط شان را با او قطع میکنند ویا او را به نیروهای امنیتی حکومت میسپارند .

افغانهای راستین در برابر ظالم ودکتاتور از مظلوم پشتیبانی میدارند ، دزد ، قاتل ، دوروی ، دسیسه کار ، دروغگو وخودخواه را به نظر حقارت مینگرند . این گونه افراد را بی شخصیت خطاب میکند آشکار وپنهان با آنها وکار کردهای شان مخالفت میورزند .

در پرتو ارزشهای اسلامی وافغانی جامعهء عنعنه یی هر افغان مسلمان از عواقب ناگوار کارکردهای غیراسلامی وضد افغانی آگاهی کامل دارد . او باورمند است که پروردگار یکتا در برابر کارکردهای نارروایش به او در دنیا وآخرت جزا میدهد وهمینسان بامخالفت ونفرت جامعه اش نیز روبه رو میشود .

جای شك نیست که درجامعهء افغانی شماری از شهزاده ها ، سران اقوام ، علمای مذهبی وروحانی وافراد عادی اعمال ناشایسته یی را انجام داده اند ، نباید فراموش کرد که مردم این

گونه اشخاص را بااعمال شان نکوهش نموده اند وداستانهای از بدیهای شان زبانزد همه یی مردم بودند واستنند .

در جامعهء عنعنه یی عامل اساسی جلوگیری از کارکردهای ناشایسته ارزشهای مذهبی وعنعنه های ملی به شمار آمده میتواند . از دربار گرفته تا مامور پایین رتبه ، از سران اقوام گرفته تا افراد عادی ، از ملا گرفته تا طالب واز روحانی گرفته تا مرید هریك از ترس خداوند بزرگ ، خشم مردم ورسوایی پیرامون همهء اعمال شان خوب فکر میکنند وبه عواقب اجتماعی ومذهبی کارکردهای شان توجه کامل میداشته باشند .

به گونهء مثال شاه سابق افغانستان محمد ظاهرشاه وسردار محمد داؤد باهم پسران کاکا بودند ، یك جا درس خوانده بودند ودر یك دربار پرورش یافته بودند ؛ اما باآنهم در اندیشه ها وکارکردهای شان تفاوتهای به مشاهده میرسیدند . پادشاه مرد حلیم وسردار محمد داؤد مرد تند مزاج بود . پادشاه برای پیشرفت ورشد افغانستان راه ارتقایی عنعنه یی را به گزینش گرفته بود ، ولی سردار محمد داؤد از شگردهای انقلابی کار میگرفت .

پادشاه از زور ، جبر وتشدد بیزار بود و از امضاء براحکام اعدام وقصاص دوری میجست ، اما سردار محمد داؤد براساس روشهای انقلابی به گزینش گرفتهء خود از زور ، جبر ، تشدد ، کشتن وبستن باکی نداشت . پادشاه قانون اساسی را توشیح نمود ونافذ کرد و در دوران دموکراسی ده ساله (۱۹۶۳ - ۱۹۷۳ م) دو بار انتخابات پارلمانی دایر گشتند . رخدادها ورویدادهای مهم

ولسی جرگه از امواج رادیو پخش میشدند ، آزادی بیان تا حدی تضمین شده بود ونشرات غیردولتی اجازهء فعالیت داشتند . شماری از گروههای سیاسی مغایر ارزشهای اسلامی وعنعنه های افغانی به مبارزهء سیاسی پرداختند وشماری هم بدون نظرداشت به اخلاق افغانی به تخریب وتحقیر مقام پادشاهی آغاز کردند .

شاه از ایدیولوژیهای وارد گردیدهء آنان ، کار کردهای ناشایسته ، غیراخلاقی وبه دور از رسوم وعنعنه های افغانی این گروههای مخرب آگاهی کامل داشت ، اما ذات او برای رشد واستحکام پایه های دموکراسی در افغانستان ، این همه بی بندوباریهای گروههای معتقد به ایدیولوژیهای بیگانه را به چشم سر میدید ، اما همه را تحمل میکرد .

شهریان کابل شاهد بودند وبه چشم سر میدیدند که شاه تنها وبدون محافظ ، خود موترش را سوار میشد ورانندگی میکرد وبه فاصلهء دور از شهر کابل به کاریزمیر رفت وآمد مینمود . چرا شاه مورد سؤ قصد قرار نمیگرفت ؟ شاید این مسأله ونازل بودن سطح تعصبها درآن وقت علل فراواتی داشته باشند ، اما من به چند نکته یی در زمینه اشاره میکنم :

۱ – شاه از روابط اجتماعی ، روانشناسی مردم وارزشهای مذهبی آگاهی داشت . در دوران چهل سال سلطنت ، ارزشهای عنعنه یی واسلامی مورد توجهء جدی او بود . شاه این واقعیت را درك میکرد که آزار رسانی وکشتار مردم از سوی شاه (اگر او به امیرالمؤمنین ویا سایهء خدا نیز شهرت داشته باشد) نفرت وتعصبی را در برابر او در جامعه به وجود میآورد او از روحیهء

انتقامجویی افغانها نیز به خوبی آگاه بود . قتل پدرش درسال ۱۹۳۳ م ، در انتقام قتل غلام نبی خان چرخی تجربهء تلخی برای شاه جوان بود . براساس همین تجربه تلخ بود که در دوران سلطنت اعلیحضرت محمد ظاهرشاه ، باغیان ودشمنان آشکار وپنهان دربار گرفتار میشدند ، روانه زندانها میگردیدند ، از روستاها ومناطق شان به مناطق دور دست کشور تبعید میگشتند ، اما دراین مدت چهل سال عملیه آزار رسانی بی جا به مردم وقتل وکشتار برابر به هیچ بود . همانسان که شاه از جبر ، تشدد ، قتل وکشتار بیزار بود هیچکسی در دوران پادشاهی اش او را مورد سؤ قصد قرار نداد .

۲ – باوصف این که شاه وخانوادهء او از سرادران پشتونها به شمار میآیند ، اما درسال ۱۷۷۳ م پس از وفات احمد شاه بابا ، فرزندش تیمورشاه بسیار زود پایتخت کشور را از منطقهء پشتون نشین کندهار به کابل انتقال داد ودرکابل ، شاهان افغان وخانواده های شان زبان مادری شان (پشتو) را فراموش کردند وبخشی از فرهنگ دری زبانان گشتند .

شاه سابق وخانوادهء او به زبان دری حرف میزنند . نسبت به پشتونها به دری زبانان بسیار نزدیك استند . بنابر همین علت بود که پشتونها شاه را از تبار خود میپنداشتند و دری زبانان او را شخص مربوط به فرهنگ خود میدانستند . این ویژه گی تباری وفرهنگی شاه ، تعادلی را بین گروههای زبانی وتباری کشور برقرار ساخته بود . از زمان احمد شاه بابا تا دوران شاه سابق در نیروهای آرتش پشتونها در اکثریت بودند ، اما در مؤسسات

بسم الله الرحمن الرحیم

تعصبهای بی مفهوم را در افغانستان کیها وچرا دامن زدند ؟

خواننده گان گرامی !

افغانستان درجریان نزده سال اخیر تباهیها وبربادیهای بس بزرگی دید ؛ افغانها با یك تراژیدی ملی مواجه گشتند . نهادهای سیاسی ، اقتصادی ، اداری ، فرهنگی ونظامی افغانستان همه برباد شدند . روابط اجتماعی وعنعنه یی جامعه افغانی از هم گسیخت . تعصبهای گونه گون قومی ، زبانی ، نژادی ، مذهبی ومنطقه یی دامنگیر افغانها شدند ، اما باآنهم قشر چیزفهم افغان به عوامل بربادی کشور شان وهمینسان بیماری تعصبها - که وجود افغانستان وهویت ملی - سیاسی افغانها را به نابودی مواجه ساخته است - کمتر توجه نشان داده اند .

واداره دولتی وحکومتی دری زبانان اکثریت داشتند . از همین جا بود که در دوران شاه تاحدی از تعصبهای قومی ، زبانی ، مذهبی ومنطقه یی جلوگیری میشد ، اما باآنهم در دوران ده ساله قانون اساسی شاه ، شماری از گروهها تعصبهای گونه گونی را دامن زدند ودراین راستا به کارهای آشکار وپنهان دست یازیدند . پس از کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷ خورشیدی این گونه تعصبهای بی مفهوم گسترده گی بیشتری دریافت داشتند وشماری از گروههای مذهبی ملی وافراد شعوری ویا غیرشعوری زیر تاثیر این تعصبهای خطرناك قرار گرفتند . رشد این گرایش منفی بهانه یی به دست تعصبگران داد وتاهم اکنون شماری از اشخاص وگروهها مبتلا به بیماری تعصب استند - در بخشهای پسین رساله درباره به تفصیل سخن خواهم گفت - .

۳ - باوصف آن که در دوران شاه در سیاستهای داخلی وخارجی ، برنامه های اقتصادی ومسایل اجتماعی کمبودهای به چشم میخوردند ، اما باوجود این همه کمبودها تمام امور سیاسی ، برنامه های اقتصادی وروابط بین حکومت ومردم ، روابط دربار با مردم همگون باارزشهای اسلامی ، رسوم ملی وسیاستهای ارتقایی دربار به پیش میرفتند .

در سراسر کشور صلح وامنیت برقرار بود ، تمام نهادها ومؤسسات دولتی همسان با شرایط عینی افغانستان در بخشهای سیاسی ، اقتصادی ، اجتماعی ، فرهنگی ، اداری ، آموزشی وعلمی برنامه های انکشافی دولت را عملی میساختند .

افغانها از هویت وشخصیت دربار ودرباریان ، سران محلی

وقومی ، خانواده های مذهبی وروحانی ، کارمندان عالیرتبهء دولتی وافسران آرتش ، دانشمندان نامدار ومتخصصین آگاهی داشتند وهرشخص براساس هویت ویژه اش درجامعه جایگاه شناخت داشت . همینسان برای گرداننده گی همه یی نهادها ومؤسسات دولتی قوانین ویژهء موجود بودند وکار کردهای این همه مؤسسات ونهادها براساس آن سازمان میبافتند .

صلاحیتها ، مسؤولیتها ، ترفیع وتقاعد همهء اعضای مؤسسات دولتی براساس قانون تعیین میگردیدند وبه منصهء اجراء گذاشته میشدند . براساس تحصیل ، وفاداری به دربار ، استعداد ورتبه های کارمندان ، مردم میفهمیدند که کیها اعضای کابینه خواهند گردید ؟ وپس از این کابینه کی کابینهء دگری را خواهد ساخت . کی در کابینه شامل خواهد بود ؟ کی نخست وزیر ، کی معاون نخست وزیر ، کی وزیر ، کی معین ، کی سفیر ، کی قونسل ، کی رئیس خواهد بود ؟ وکدام یك از افسران از رتبهء دگروالی به رتبهء جنرالی بالا خواهد رفت . در جنرالها کی به ستر جنرالی میرسد واز جنرالهای ارتش افغانستان کی وزیر دفاع خواهد بود ؟ به همین ترتیب در بخشهای کشوری ولشکری برای تقرر وانفکاك ، ترفیع وتقاعد دساتیر ولوایحی موجود بودند حدود صلاحیتها را از شاه گرفته تا رئیس قانون تعیین میکردند .

اما سردار محمد داؤد برخلاف سیاستهای ارتقایی دوران شاهی به سیاستهای انقلابی پرداخت . بساط رژیم شاهی برچیده شد . در نخستین روزهای جمهوریت در سیاستهای داخلی وخارجی دولت وبرنامه های مؤسسات کشوری ولشکری « چرخش انقلابی » رونما

گشت .

در بخشهای کشوری ولشکری شماری از اعضای گروه پرچم ، چپیهای دگر ، دوستان شخصی رئیس جمهور ووزرایش پُستهای مهمی را به چنگ آوردند . به اتهام مخالفت با رژیم جمهوری شماری از افغانها گرفتار گردیدند ، به زندانها کشانده شدند ، شماری را توهین کردند ، لت وکوب نمودند ، بستند وکشتند . در بخشهای لشکری وکشوری افغانستان به افسران پایین رتبه واشخاص ناشناخته وبی تجربهء ملکی پُستهای جنرالی ، وزارتخانه ها ، سفارتها وولایتها سپرده شدند .

جای شك نیست که سردار محمد داؤد شخصیت ملی وشیفتهء پیشرفتهای اقتصادی افغانستان بود ، اما بادریغ باید گفت که حالت رنجور ودردآور حاکم امروز برکشور را باید ناشی از حرکت انقلابی همین شخص دانست . از این حرکت او درآغاز گروههای خلق - پرچم سؤ استفاده کردند وامروز روسیه ، ایران ، پاکستان عربستان سعودی ، ازبکستان وتاجکستان از آن سودجویی ناجایز مینمایند .

رژیم جمهوری او راه وروش عنعنه یی دوران پادشاه را به جایش گذاشت واز لحاظ سیاسی واقتصادی به اتحاد شوروی سابق نزدیك شد . تمام فعالیتهای سیاسی ممنوع قرار داده شدند ، شبکه های جاسوسی وخبرچینی گسترش یافتند وفعالیت شان بیشتر گردید . در سراسر کشور موجی از تعقیب وآزار رسانی بال گستر شد ودکتاتوری بیداد میکرد . براساس دشمنی طبقاتی چپیها وجاسوسی همین نیروهای چپ گرا محمد هاشم میوندوال صدراعظم

اسبق ، شماری از جنرالها وافسران پایین رتبهء ارتش به اتهام کودتای خود ساخته گرفتار گردیدند ؛ در شکنجه گاهها شکنجه شدند وشماری را به شمول میوندوال کشتند .

گسترش شبکه های خبرچینی وجاسوسی ، سپردن اختیار اداره به چپیها ، آزار رسانی وتعقیبهای بی جا ، گرفتاری افغانها به اتهامهای گونه گون ، زدن ، بستن وکشتن آنان نفرتی را در دلهای مردم جامعهء عنعنی افغانستان در برابر سردار وهمراهان او ایجاد کرد .

از روز اول اعلام جمهوری سردار محمد داؤد ، تمام قوانین ولوایح دوران شاهی - دربارهء تعیین حدود صلاحیتها ، تقرر وترفیع وتقاعد - از بین برداشته شدند وخُرد ضابطان در یك شب به جنرالی بالا رفتند . رفقای کودتاچی رئیس جمهور به وزارتها رسیدند ، ورفقای شخصی وحزبی وزرا کرسیهای معینها ، سفرا وروسا را صاحب گشتند .

در تاریخ افغانستان دوران جمهوری سردار نخستین رخداد ناميمونی بود که براساس سیاست گجستهء انقلابی آن ، تقدس وتسلسل قوانین کشوری ولشکری از هم پاشید ، دریك شب زیر دستان بالا دستان گردیدند که درنتیجهء آن از یك سو تعصب وبدبینی را در دلهای افسران ارشد ارتش ومامورین عالیتربهء دولت علیه سردار محمد داؤد ورفقای کودتاچی او روبه افزایش گذاشت واز سوی دگر این کودتا نخستین رویدادی بود که ذهنیت منفیی را دربین آرتشیان ومامورین دولت پخش کرد وآن این که آنها دریافتند که از برکت کودتای یك شبه افسر پایین رتبه به

وزارت وجنرالی رسیده میتواند وهمین دلیل بود که افسران ومامورین پایین رتبه پس از آن به کسب تجارب واندوخته های فنی ومسلکی نپرداختند وبه جای آموزش وپرورش بیشتر درمسلك شان به عضویت احزاب روی آوردند وبه ایجاد سلسله های رفاقت با وزرا توجه کردند وانتظار به کودتای دگر را مرجح پنداشتند .

بالاثر همین سیاست شوم وبدفرجام سلسلهء کودتاها وخانه جنگیها در افغانستان آغاز گردید وتاهم اکنون هیچکسی دربارهء خود ، گروه وتنظیمش درست اندیشیده نمیتواند واز ارزشیابی آن عاجز میماند ونمیداند که او کیست ، چی کرده میتواند ، چی کاری را به چی اندازه یی وچگونه انجام داده میتواند . به فضل خداوند (ج) بزرگ امروز هرکس خود را کمتر از سیر وزن نمیکند وهرکس سنگ وزنینتر از وزنش را در پلهء ترازو برای خود میگذارد وبسیاریها خود را مستحق رتب بالایی میدانند . اکنون شماری در ارگ نشسته اند وشمار دگری به امید رسیدن به ارگ به جنگ وستیزه جویی میپردازند ؛ به چوکی پایینتر از نخست وزیری قناعت نمینمایند وشماری هم کار پایینتر از وزارت وسفارت را توهین به خود تلقی میکنند . سران گروههای جنگی تفنگداران رتبهء جنرالی را میراث ازلی شان میدانند .

مرحلهء چپیها

پس از جنگ جهانی دوم ایدیولوژی چپ به گروه کوچکی از قشر درسخوانده جامعهء افغانی راه یافته بود . اما اندیشه های چپ کمونستی وسوسیالستی مسکو گرا ، چین گرا وچیگوارا گرا در آغازین سالهای دههء قانون اساسی ، احزاب وگروههای حزب دموکراتیك خلق وشعله جاوید را شکل داد . دیری نگذشت که حزب دموکراتیك خلق افغانستان به گروههای : خلق ، پرچم وستم ملی از هم پاشید وشعله جاوید هم به گروههای کوچکی تقسیم شد و در گروههای دگر چپی نیز انشعابهایی رونما گشتند .

در این دوران گروهها واحزاب مذهبی ، سیاسی وملی نیز قد برافراشتند ، باوصف آن که قانون احزاب نافذ نشده بود ، اما

احزاب وگروهها به کار شان ادامه میدادند . کادر رهبری هر گروه معلوم بود ، گروهها نشریه ها داشتند ، هر گروه وحزب آزادانه مرامنامه واساسنامهء خود را پخش ونشر میکرد و هر گروه وحزب در بخشهای لشکری وکشوری به جلب وجذب میپرداخت .

در آغازین روزهای پیدایی وچهره گشودن گروهها واحزاب چپگرا ، پرسشهایی در اذهان آنهایی سر بالا کردند که از ساختار عنعنه یی ومذهبی جامعهء افغانی وروابط اجتماعی افغانها آگاهی کامل داشتند . شماری از پرسشها این گونه بودند :

- آیا کادر رهبری واعضای گروههای چپگرا به ارزشیابی عنعنه های افغانی وارزشهای مذهبی این جامعه پرداخته اند .

- آیا اینها از سویهء آموزشی وسیاسی مردم جامعهء شان وهمینسان روابط اجتماعی واقتصادی مردم این کشور آگاهی دارند ویا این که محض آثار تبلیغاتی ونظریه های وارد شدهء کشورهای سوسیالستی واحزاب کمونستی را به خوانش گرفته اند وهمانند با شرایط دگران به کشور ، جامعه ومردم خود حساب میکنند .

- آیا در جامعهء عنعنه یی ، قبیله یی ، نیمه قبیله یی ، شهری ونیمه شهری ؛ کوچی ونیمه کوچی مانند افغانستان واقعاً اقشار ونیروهای سرمایه دار وکارگر ، فیودال و بزرگر ، مرتجع وانقلابی ، عنعنه پرست وروشنفکر ، استثمارگر و زیر استثمار ، جیره خواران امپریالیزم وضد امپریالیزم وجود دارند ویا این همه اندیشه ها خیالی وتقلیدی اند ؟

اگر آنها از شرایط جامعهء افغانی آگاهی میداشتند ، لابد

ایشان احزاب وگروههای شان را همسان با شرایط داخلی وخارجی کشور وجامعه عیار میساختند ویا هم به تأسیس این گونه احزاب افراطی دل نمیبستند ، در هر دو صورت افغانها از شر چپیها نجات میبافتند .

افغانها تجربه کردند که مفاهیم چپی وبرنامه های ایدیولوژی چپ با ارزشها وعنعنه های جامعهء افغانی تضاد ژرف ومستقیمی داشتند .

افغانها به خداوند یکتا (ج) وارزشهای اسلامی باور کامل دارند وارزشهای اخلاقی وعنعنی پدران شان را ارج مینهند ، اما برعکس ایدیولوژی چپ معتقد به ماده ، ارزشهای مذهبی را زیر نام عادات ارتجاعی نامطلوب میپنداشت ، عنعنه ها واخلاق ملی را بیهوده وخرافی میدانست .

افغانها میهن شان را میراث پدری و زن را ناموس میپندارند دفاع از ناموس وقربانی در این راه را وظیفهء ملی واسلامی شان میدانند .

چپیها میهندوستان را نشنلستهای تنگ نظر میدانستند ، زمینهای پدری مردم را به جبر و زور از ایشان میگرفتند وارج نهی به ناموس (زن) را به نام اندیشه های فرسودهء فیودالی رد میکردند .

افغانها به سران قوم ، موسفیدان ، شخصیتهای مذهبی وروحانی وسران کشور احترام میگذارند ، اما در برابر آن چپیها سران قومی ومحلی را زیر نام فیودالها ، موسفیدان را آفریده شده گان بی اهمیت ، شخصیتهای روحانی ومذهبی را مرتجع وسران

کشور را استثمارگران وجیره خواران امپریالیزم میشمردند .

افغانها از هرگونه دکتاتوری ، انحصار ، ظلم ، آزار رسانی دست نشانده گی وسیطرهء بیگانه گان بیزار استند و در برابر همهء آن از خود واکنش نشان میدهند ، اما از سوی دگر ، در ایدیولوژی چپیها دکتاتوری کارگری وانحصار برمسایل اقتصادی اجتماعی ، آموزشی وفرهنگی جایگاه ویژهء دارد ودولت چپگرا هرگونه ظلم واستبداد را زیر نام « دکتاتوری اکثریت » مجاز میپندارد . همین نیروهای چپ هرگونه کورنش وچاکر صفتی به کشورهای حمایتگر وپُشتیبان از خود را ، برابری جلوه میدادند ومداخله مستقیم آنها را « پُشتیبانی کشورهای برادر » نام میگذاشتند

در شماری از کشورها به شمول افغانستان نیروها وگروههای چپ به قدرت رسیدند . حکومتهای چپگرا در این کشورها برای سرکوب ونابودی ارزشهای ملی ، محلی ومذهبی وعنعنه ها نهایت کوشیدند . ارزشها ، عنعنه ها ومعیارهای اخلاقی مردم کشورهای شان را تضعیف نمودند ، اما از بین برده نتوانستند . از سوی دگر احزاب وحکومتهای سوسیالستی وکمونستی در بدل عنعنه ها ومعیارهای اخلاقی سنتی ، چیزی را به نام عنعنه ها ، معیارهای اخلاقی وارزشهای سوسیالستی وکمونستی به مردم شان داده نتوانستند و در نتیجهء آن شمار زیادی از نسل جوان این گونه جوامع در خلای اخلاقی به سر بردند .

آنها رسوم وعنعنه های پسندیده ، ارزشهای مذهبی ومعیارهای اخلاقی جوامع شان را – که از سده ها مورد پذیرش

مردم بودند - شکل وصورت منفی دادند وبسی مفاهیم ارزنده ومثبت را از دیدگاه منفی مینگریستند .

به گونهء مثال : آزادی مردم ، استقلال میهن ، رژیم گزیده شده از سوی مردم واستوار به پایه های دموکراسی ، مفاهیم پذیرفته شدهء سیاسی اند که شماری زیادی از انسانها برای به دست آوردن آن در طول سده ها قربانیهای فراوانی داده اند وبه حیث یك میراث خجسته به آینده گان از خود به جا گذاشته اند .

در عمل تمام مفاهیم سیاسی ایدیولوژی کمونستی به اساسهای دشمنی طبقاتی و زیر نام کارگر به پایه های دکتاتوری تك حزبی استوار بودند ، اما باآنهم رژیمها واحزاب کمونستی برای بازی دادن مردم در قوانین اساسی شان ، آزادی ، استقلال ، دموکراسی ومفاهیم سیاسی دگر را همسان به میل شان تعریف وتشریح کرده بودند .

آزادی مردم را به اساس اکثریت تعریف میکردند ، تنها به کارگران وزحمتکشان اکثریت گفته میشد وصلاحیت آزادی اکثریت محدود به حزب کمونستی شناخته میشد واین حق را رهبری حزب کارگری به خود میداد که کی را آزادی بدهد و کی را از آزادی محروم بسازد .

از سوی دگر ارگانهای نشراتی دولتی همه زیر سانسور حزب کمونست قرار داشتند وشبکه های جاسوسی وخبرچینی دولت ، آنانی را که خواهان آزادی واقعي بودند ، زیر نظر شان نگاه میداشتند وهمین شبکه ها بدترین جزاها را به همین آزادی دوستان واقعی میدادند . اگر چه در قوانین کمونستی همه یی

به منظور جلب توجهء قشر درسخوانده ومؤثر افغان - که تحلیل غیرجانبدارانه وواقعی جامعهء شان را به پیش کشیده میتوانند - به عواقب خطرناك تعصبهای بی جا وبی مفهوم ، اتحادیهء نویسنده گان افغانستان آزاد سال پار نامه یی را درجریدهء وفا به نشر سپرد ، که متن آن چنین بود :

« افغانان عزیز !

به همهء شما اشکار است که همه اقوام ساکن درکشور مانند : پشتونها ، تاجکها ، ازبکها ، ترکمنها ، بلوچها ، نورستانیها ، پشه ییها وهمینسان گروههای منهبی اهل تسنن وتشیع از سده ها به اینسو در روستاها ، دهکده ها وشهرهای افغانستان به حیث افغانهای وطندوست ومسلمان باهم یکجا زیسته اند واکنون نیز میزیند .

اقوام ساکن درکشور باهم رشته های خویشاوندی استوار ساخته اند وهمیشه درغمها ورنجهای همدگر شان فعالانه سهم گرفته اند ، این گونه روابط به گونهء گسست ناپذیر تاهنوز دربین مردم ما دیده میشوند .

به فضل خداوند بزرگ وکاردانی ، دانش وگزینش روشهای خردمندانه بزرگان قومی وعلمای دینی ومذهبی ما ، درطول تاریخ پرافتخار کشور رخداد نامیمونی برسر مسایل مذهبی ، قومی ، زبانی ومنطقه یی دربین افغانها به وقوع نه پیوسته است . رخدادی را - که باعث جنگها بین اقوام وفرق مذهبی شده باشد - سراغ نمیتوانست کرد .

تاریخ پرشکوه کشور گواه این واقعیت است که تمام اقوام

کشورهای کمونستی واحزاب کمونست آزاد وخود مختار تعریف میشدند ، اما واقعیت به گونهء دگری بود . زیرا تمام کشورهای اروپای شرقی از سوی احزاب کمونستی ، شبکه های جاسوسی این کشورها ونیروهای ارتش سُرخ به مسکو وابسته گی داشتند واین کشورها شکل مستعمرهء اتحاد شوروی را به خود اختیار کرده بودند و برای افغانستان نیز مسکو برنامهء همگون به کشورهای اروپای شرقی درنظر داشت .

همینسان در آثار سیاسی کمونستی واژهء دموکراتیك از حد زیاد استعمال میشد . نزد حکومتها واحزاب کمونستی واژهء دموکراتیك نمودگار اکثریت بود واینان تنها کارگران وزحمتکشان را در یك کشور اکثریت میشمردند و زیر نام همین اکثریت احزاب کمونستی خودها را نماینده گان اکثریت وانمود میساختند .

چنان که در جایی از این نبشته گفته آمد ، در جامعه افغانی مبارزهء طبقاتی بین طبقه های بالا وپایین ، سرمایه دار وکارگر ، بزرگر وفیودال وجود نداشت ، بلکه عکس گفته های ایدیولوژی کمونستی ، جامعهء افغانی دارای ویژه گیهای مشخص اقتصادی ، اجتماعی وسیاسی همگون به ساختار خود بود ، از آغاز تا فرجام دوران چپگرایان یکی از گروههای چپ نتوانست ، دربارهء ساختار وویژه گیهای روابط اجتماعی جامعهء افغانی اثری بنویسد وبه پیشگاه مردم تقدیم نماید . شماری از گروههای چپی مفاهیم طبقاتی را از اتحاد شوروی وشماری از چین وشماری هم از کشورهای دگر کمونستی به شیوه های غیرعلمی تقلید مینمودند و براساس همین تقلید کتابی آنها مبارزهء طبقاتی ووجود طبقه های

خیالی را در افغانستان نیز یك واقعیت میدانستند .

چپیها فکر میکردند که اندیشه های طبقاتی آنها را مردم افغانستان خواهند پذیرفت وبه ساختار اجتماعی وروابط اجتماعی افغانها اثری خواهد داشت . چون در افغانستان طبقه ها ومبارزهٔ طبقاتی موجود نبودند ، عکس آن ساختار وروابط اجتماعی ویژهٔ افغانها بر ساختار وکار کردهای این گروهها اثر ژرفی داشت و در واقعیت جای طبقه های اجتماعی را گروههای قومی وگروهی گرفت ؛ به جای مبارزهٔ طبقاتی بین گروههای زبانی وقومی مخالفت وتعصبهای گونه گون به میان آمدند .

به همه گان روشن است که شمار زیادی از بسته گان گروه خلق پشتونهای روستایی بودند ، اکثریت اعضای گروه پرچم را شهر نشینان تشکیل میداد ، در شعله جاوید هزاره ها وشیعیان و در ستم ملی تاجیکها اکثریت داشتند .

باوصف آن که گروههای چپ از لا به لای کتابهای چاپ شده از سوی احزاب کمونست اتحاد شوروی ، چین وسایر کشورها به گونهٔ تقلیدی از طبقه ها ومبارزهٔ طبقاتی خیالی سخن میگفتند ، سرمایه داران وفیودالان خیالی ، ارتجاع بین المللی وامپریالیزم جهانخوار را دشنام میدادند ؛ شماری از اینها اتحاد شوروی را به نام ریوزنست وعدهٔ دگری چین را به نام عظمت طلب ناسزا میگفتند . افزون از این شعارهای میان تهی وگرفته شده از اندیشه ها وکتابهای دگران در واقعیت مبارزهٔ اساسی در بین این همه گروههای چپی در جریان بود . سران واعضای این گروهها برضد شخصیتها ، خانواده ها حتی اقوام یك دگر به تبلیغ سو

وشایعه پراگنی میپرداختند . براساس همین تبلیغ سو(ی) این گروهها به تعصبهای قومی ، نژادی وزبانی دامن زده میشد وتعصبها پخش میگردیدند و روز تا روز به گسترده گی آن افزوده میشد .

چپیها ارزشهای ملی ومذهبی ، عنعنه های پسندیدهء مردم ومعیارهای اخلاقی جامعهء افغانی را به نام معیارها وارزشهای فیودالی وارتجاعی زیر پا کردند وبه نامهای ایدیولوژیهای وارد شدهء مترقی مبارزه یی برضد یك دگر ویا به اصطلاح جنگ همه گان را برضد همه گان اعلام داشتند .

دوران پیدایی گروههای چپگرا در تاریخ افغانستان نخستین مرحله یی بود که معیارهای پذیرفته شدهء اخلاقی افغانها با شعارهای پوچ ایدیولوژیهای وارد شدهء چپیها در تضاد واقع شدند همدرین مرحله هر حزب وگروه برضد همدگر به تهمت بستنها ، تعصب پراگنیها شخصیت کُشیها (Character Assassination) ، ساختن اسناد جعلی و توأم باآن توهین قومها ، سران ، نکوهش معیارها وارزشهای ملی آغاز کردند وکار کردهای این گروهها گواهی دهندهء آن بود که آنها به آزادی ، هویت ملی وتمامیت کشور ارزشی قایل نیستند .

همه میدانند که گروههای خلق وپرچم هر دو طرفدار اتحاد شوروی بودند ، اما بنا به شماری از عوامل داخلی وخارجی مخالفت بین اینان تا سرحدی رسیده بود که وابسته گان گروه خلق سرگروه پرچم را به نام جنرال زاده ، جاسوس دربار وشارلتان شهری میکوبیدند واعضای گروه پرچم علیه سران گروه خلق به

تبلیغ میپرداختند . وآنان را به نام جاسوسان امریکا ، فاشستها وبی فرهنگ یاد میکردند . گروههای شعله جاید وستم ملی پادشاهی افغانستان را به پشتونها منسوب میدانستند ، پشتونها را مردم عقبمانده میشمردند وبه زعم آنان پشتونها ، اقوام دگر ساکن در افغانستان را به زور باخود یك جا ساخته اند ، قدرت سیاسی واقتصادی اقوام دگر در دست پشتونهاست وپشتونها به جبر و زور بر دگران حکومت میکنند . عامل اساسی ستم ملی در افغانستان پشتونها استند ؛ افغانستان را پشتونهای عقبمانده ، عقب نگاهداشته است . رهایی از قدرت ونفوذ پشتونها را این گروهها وظیفه مشترك اقوام غیرپشتون وانمود میکردند .

خلق - پرچم وگروه ستم ملی - که از موالید خلق وپرچم بود- از اتحاد شوروی وشعله جاوید از چین پیروی وطرفداری میکردند .

اتحاد شوروی وچین هر دو براساس ایدیولوژی کمونستی به طبقه ها ومبارزهء طبقاتی تاکید میکردند وگروههای پیرو این دو کشور طبقه های خیالی ومبارزهء طبقاتی را در افغانستان یك واقعیت میانگاشتند ومانند اتحاد شوروی وچین امریکا را به حیث سردمدار ارتجاع وامپریالیزم ، دشمن همه نیروهای مترقی در سراسر جهان میدانستند ؛ همه گروههای چپ دشمنی وناسازگاری با امریکا ، غرب وشماری از کشورهای اسلامی را رکن اساسی مبارزهء ایدیولوژیکی شان به شمار میآوردند .

افزون از برخی نکات مشترك گروههای خلق ، پرچم ، ستم ملی وشعلهء جاوید بین هم مخالفتهای شدید و ژرفی داشتند

واختلاف بین این گروهها ناشی از ناسازگاری بین احزاب و حکومتهای شوروی وچین بود . همسان بااتحاد شوروی گروههای ، خلق - پرچم چین وهمراهانش را به نام عظمت طلبان میکوبیدند وشعلهء جاوید هم به پیروی از چین ، اتحاد شوروی واحزاب و کشورهای پیرو آن را به نام رویزنستها ضربه میزد ودشنام میداد . در اثر مخالفتهای اتحاد شوروی وچین گروههای خلق - پرچم ، ستم ملی وشعله جاوید تشنهء خون یك دگر گشته بودند وبه اصطلاح مریدان پیشتر از پیران شان به هوا میپریدند ، نسبت به مدعیان ، گواهان بسیار چست بودند . اگر در سطح بین المللی کشوری دوست اتحاد شوروی میبود ، سران آن کشور نور چشم خلقیها وپرچمیها میبودند ومخالفان اتحاد شوروی را بیشتر وپیشتر از شوروی ، خلق - پرچم ومواليدش نکوهش میکردند .

شلعهء جاوید نیز در راه نشان دادن وفاداری به چین از گروههای کمونستی وابسته به چین ، جلوتر میتاخت وچین را پُشتیبان ورهایی بخش همه ملل محکوم میشناخت وستم ملی نیز در راه دفاع از پُشتیبان خارجی خود از دگران پسمان نبود .

کوتاه این که ، خلق - پرچم ، شعله جاوید وستم ملی به دشمنی همه یی جهان ودشمنی طبقاتی خیالی در افغانستان کمر بسته بودند واین گروهها در داخل کشور بازار دشمنیهای خارجی وداخلی را گرم نگاهداشته بودند .

پیوست با انفاذ قانون اساسی شماری از گروههای ملی ومذهبی - بدون داشتن آگاهی کامل دربارهء موقعیت ستراتیژیك کشور ، ساختار اجتماعی مردم وهمینسان ویژه گیهای سیاسی ،

اقتصادی واجتماعی جامعه ، ارزشهای ملی ، مذهبی وعنعنه یی - وارد میدان سیاست شدند ، اینان نیز احزاب وبرنامه های شان را با شرایط جامعهء افغانی همگون نساختند ، بل پس از تشکیل گروههای شان برضد نیروهای چپ به مبارزه آغاز نمودند . اما در عمل دیده میشد که آنها به جای نظرداشت به معیارها وارزشهای ملی ، همسان با معیارهای نیروهای چپ به بازی سیاسی ادامه دادند .

شماری از دانشمندان علوم سیاسی به این باور استند که در ظاهر امر اندیشه ها ودیدگاههای راست وچپ مخالف یکدگر چهره مینمایانند اما از نقطهء نگاه ایدیولوژیکی ، این دو اندیشهء افراطی در بسی موارد باهم همسویی دارند وویژه گیهای مشترکی دریافت مینمایند . براساس همین اندیشه وباورمندی دانشمندان ، در افغانستان نیروهای چپ وراست از ایدیولوژیهای مشخص شان پیروی میکردند وآشکارا ایدیولوژیهای هر دو گروه (راست وچپ) مخالف به همدگر به نظر میرسیدند . اما در واقعیت ایدیولوژیهای نیروهای چپ وراست مایه یی از شرایط درونی جامعهء افغانی نداشتند واز خارج وارد گردیده بودند . هر دو اندیشه پشتیبانان خارجی داشتند ، راستیها وچپیها متکی به خارجیان بودند به هر دو گروه آثار سیاسی برون از مرزهای کشور آماده میشدند وبه داخل کشور ما سرازیر میگردیدند . هر دو گروه براساس تیوریهای بازتاب یافته در این آثار جامعهء شان را تحلیل وارزشیابی مینمودند وبه آن عمل میکردند .

دسپلین شدید حزبی جزء برنامه های هر دو گروه بود . هر دو

گروه - پس از سپری نمودن یك مرحلهء آزمایشی - وابسته گان شان را عضو اصلی حزب میساختند و در رأس حزب به داشتن رهبری کل اختیار ، فرمانبرداری وابسته گان از دستورهای رهبری حزب ؛ مبارزهء قهرآمیز وبه قدرت رسیدن به زور تفنگ باور داشتند .

هر دو گروه خواستار دکتاتوری تك حزبی وانحصار سیاسی بودند ؛ هر دو گروه آمادهء پذیرش اندیشهء حزب ، گروه وشخص مخالف نبودند . هر دو گروه مخالفان شان را تهدید مینمودند . اتهامهای گونه گون ناروا بر آنها میبستند ؛ مخالفان شان را بدنام وتوهین میکردند وناپود میساختند .

هر دو گروه همگون به ایدیولوژیهای شان برای جامعهء افغانی برنامه های ویژهء سیاسی ، اقتصادی ، فرهنگی ، اجتماعی وآموزشی داشتند . گروههای راست وچپ میخواستند از واحد کوچك خانواده گرفته تا واحد بزرگتر ملی ، همه واحدهای جامعه را وهمینسان کار کردهای اداره یی به نام دولت را در بخشهای کشوری ولشکری از پایین تا بالا زیر نظر احزاب وگروههای شان وارسی نمایند . وضع سیاستهای روابط خارجی وبه منصهء اجرا گذاشتن آن را حق گروههای شان میدانستند . با مداخلهء احزاب وگروههای دگر وشخصیتهای افغان - در امور داخلی وخارجی افغانستان - هر دو گروه مخالفت یکسان تا درجهء حساسیت از خود نشان میدادند .

به مرزهای جغرافی ، هویت تاریخی وسیاسی افغانستان وحیثیت ملی افغانها هر دو ارزشی قایل نبودند ؛ هر دو با

اندیشه های ملی افغانها خصومت شدید میورزیدند ؛ هر دو گروه افغانها وگروههای میهندوست وملیگرا را - که به نگاهداشت هویت ملی وسیاسی افغانستان وحیثیت ملی افغانها پافشاری مینمودند - دشمنان درجه یك خود به شمار میآوردند و هر دو همسان به آنها ضربه میزدند .

در این مرحله شماری از افراد واشخاص نظریه های ملیی را به پیش کشیدند ، احزاب وگروههای ملی را سروسامان بخشیدند، ولی آنها نیز نتوانستند نظریهء جامع ملی را به پیشگاه توده های وسیع ملت تقدیم کنند وآن را در تمام واحدهای گونه گون ملت پیاده بسازند ، لابد سر راه این گروهها نیز دشواریهایی موجود بودند که من از دشواریهای زیاد به اشاره به یکی دوی آن بسنده میشوم :

۱ - دربار خود سد بزرگی در راه ترویج اندیشه های ملی بود . دربار در افغانستان خودش را مرکز وحدت ملی وپاسدار هویت ملی افغانستان وانمود میساخت ، دربار به هیچ نیروی ملی وشخص ملی در رأس یك گروه ملی اجازهء فعالیت نمیداد ، شخصیت ملی وحزب ملی را رقیبش میپنداشت ؛ دربار حزب ملی وشخصیت ملی را خطر عاجل به دربار میدانست . دربار به مردم افغانستان نظریه وروحیهء ملی داده نتوانست ، اما در برابر این ناتوانی خود به دگران نیز اجازه نمیداد که حزب وگروه ملیی را سازمان بدهند ویا شخصیتهای مستقل ملی رشد یابند ونیرومند شوند وبه فعالیتهای آزادانهء ، سیاسی در یك دایرهء ملی بپردازند . بنابر همین دلایل در کشورما جز از دربار ودرباریان وتنی چند از بیروکراتها در تمام کشور شخصیت ملیی سر بالا کرده

نتوانست که وجود آن قابل پذیرش به همه یی اقوام ساکن در کشور باشد وبدون دربار وبسته گان آن از هویت سیاسی وتاریخی افغانستان وحیثیت ملی افغانها پاسداری شود . با دریغ فراوان بایستی گفت که پس از کودتای ثور ۱۳۵۷ هـ ش تا امروز در افغانستان خلای زعامت ملی به میان آمده است واین خلا ، مسأله اساسی در راه پخش تعصبهای گونه گون وحالت غم انگیز امروزین به شمار میرود .

۲ - در افغانستان اقوام ، نژادها ، گروههای زبانی گونه گون با عنعنه های محلی شان میزیند . در کشور ما جز از دربار شخصیت ، مؤسسه وحزب ملی دگر وجود نداشت که توده های وسیع ملت دور آن گرد آیند وسیاست ملی را تجربه کنند . باوصف آن که شماری از شخصیتهای ملی در سازماندهی گروههای ملی مساعیی به خرچ دادند ، اما کار شان از ساحه یك نژاد ، گروه قومی وزبانی ویژه ومنطقه، بخصوصیپا فراتر گذاشته نتوانست وراهی به سوی ملت نکشود . این گونه گروهها واحزاب پیچیدن در مسایل قومی ، زبانی ، منطقه یی وفرهنگی را سیاست ملی نام دادند .

عوامل داخلی وخارجی تعصبها

همانسان که در جایی از این رساله به آن اشاره شد ، پس از کودتای ثور سال ۱۳۵۷ خورشیدی حزب دموکراتیك خلق افغانستان به پیروی از ایدیولوژی وسیاستهای اتحاد شوروی با چشمان بسته و در عالم خیال به نماینده گی از روشنفکران مترقی ، بزرگران ، زحمتکشان وکارگران افغانستان برضد تمام نیروها ، گروهها واقشار سیاسی واجتماعی این کشور مبارزهء خیالی طبقاتیش را اعلام داشت وبر تمام شخصیتهای نامدار ونیروها ، گروهها واقشار به نامهای گونه گون منافی اخلاق افغانی واسلامی ضربه های کاری وارد آورد . گروههای مذهبی را به نام مرتجعین ، نیروهای ملی را به نام کوتاه نظران ، گروههای چپ

ساکن درکشور در برابر هرگونه انحصار ودکتاتوری شانه به شانهء یك دگر رزمیده اند وتمام اقوام یك جایی وباهمکاری دوستانهٔ شان در برابر رژیمهای دست نشانده ونیروهای متجاوز اجنبی به پا خاسته اند .

افغانهای میهندوست ومسلمان در طول تاریخ در راه دفاع از تمامیت ارضی وآزادی کشور خود قربانیهای فراوان مالی وجانی داده اند ومیدهند . بهترین نمونهء این گونه فداکاریها وجانبازیها جهاد ومقاومت مشترك تمام اقوام افغان دربرابر دکتاتوری وانحصار کمونستی وتجاوز نیروهای ارتش سرخ شوروی بود .

به شما اشکار است که دوستان (!) ودشمنان افغانستان همسان وپیوسته تلاش میورزند تا درمیان اقوام باهم برادر افغان تعصبهای قومی ، نژادی ، مذهبی ، ایدیولوژیك وگروهی را دامن زنند . درزهایی را دربین شان به میان ارند ویا از هم جدا کردن شان برآنها حکمروایی کنند .

کشورهای بیگانه برای پیاده نمودن سیاستها وبرنامه های نادرست شان شماری از افغانها را استخدام کرده اند واین استخدام شده گان انگشت شمار تلاش میورزند تا دربین اقوام باهم برادر افغان آتش تعصبهای زبانی ، منطقه یی ، مذهبی ، ایدیولوژیك وگروهی بافروزند واقوام باهم برادر افغان را زیر تاثیر سؤ تبلیغ شان قرار دهند وآتش تعصبها را شعله ورتر سازند .

میگویند درمان هربیماری درآغاز آسان مینماید ، اگر درآغاز به درمان بیماری پرداخته نشود ویروسهای بیماری دروجود پراگنده میشوند نیروهای دفاعی بدن را کمزور میسازند وبالاخره بیمار را

طرفدار چین را به نام عظمت طلبان ، سران قومها را به نام فیودالان استثمارگر ، بیروکراتهای نامور را زیر نام طرفداران رژیم پیشین ودرسخوانده گان مخالفت انحصار سیاسی ، دکتاتوری تك حزبی ونفوذ شوروی در افغانستان را به نام غربزده گان وجاسوسان ارتجاع وامپریالیزم میگویدند که در نتیجهء این همه برخوردها واعمال منفی مردم افغانستان در برابر کمونیزم نفرت وتعصب پیدا کردند وبه قیام خود به خودی مجبور گردیدند .

یکی از متخصصان انقلابها میگوید : بالاخره هر انقلاب فرزندان انقلابی خود را میخورد . نظر این دانشمند دربارهء گروه پرچم وهمینسان گروه خلق صادق مینماید .

حزب دموکراتیك خلق افغانستان همزمان با سایر گروههای سیاسی - اجتماعی کشور ، پیش از همه به خوردن پرچمیها آغاز کرد وپس از آن فرزندان انقلابیش نورمحمد تره کی وبسته گان نزدیك وی را بلعید .

در قدم نخست گروه خلق ، کادر رهبری پرچم را از سیاست عملی دور ساخت . شماری از پرچمیها را به نام دسیسه کاران ضد انقلاب گرفتار کردند وراهی زندانها ساختند وشمار دگر شان را اشکار وپنهان نابود ساختند ودست پرچمیهای شناخته شده را از کار در ارگانها گرفت ودسته یی از پرچمیها خود شان را زیر چتر گروه خلق پنهان کردند . گروه خلق نیز به دسته های حفیظ-الله امین ونورمحمد تره کی تقسیم گشت و در اندك مدتی نورمحمد تره کی وهمراهانش به سرنوشت بدتری از پرچمیها روبه رو شدند . در فرجام نیروهای ارتش سرخ وکادر رهبری پرچم

بساط فرزند دگر « انقلاب » ثور حفیظ الله امین وهمراهانش را برچیدند و در یك شب همه شان را از بین بردند . با تجاوز نیروهای نظامی اتحاد شوروی به خاك افغانستان وسپردن قدرت سیاسی به پرچمیها - به اصطلاح گروه پرچم - مرحلهء نوین انقلاب آغاز یافت .

دکتاتوری ، انحصار سیاسی ، مبارزهء طبقاتی خیالی ، اعلان جنگ برضد همه نیروها ، گروهها واقشار اجتماعی وسیاسی ، یورش نیروهای نظامی اتحاد شوروی ، تباهی وبربادی افغانستان ، کشتار بیرحمانهء توده های وسیع مردم وایدیولوژی وارد شدهء حزب دموکراتیك خلق افغانستان اگر از یك سو باعث نفرت وسربالا کردن طوفانی از تعصبها در دل افغانها گردید ، از سوی دگر به مسألهء افغانستان شکل سیاسی داد وافغانستان را به میدان جنگ داخلی ، مداخلهء بیگانه گان وتعصبهای ایدیولوژیك ، حزبی ، قومی ، نژادی ، زبانی ، مذهبی ومنطقه یی مبدل ساخت ، که در نتیجهء آن ملت آزادی دوست افغان را با تاریخ کُهن وتابناکش به دستهای عرب وعجم پارچه پارچه کرد .

در کار پارچه سازی ملت افغان ومصاب نمودن آن به بیماری تعصبها شماری از شبکه های جاسوسی کشورهای خارجی وگروههای طرفدار آنها دست دراز داشتند وتا هم اکنون این شبکه ها به وسیله نیروهای تشنهء قدرت وافراطی به آتش خطرناك تعصبها دامن میزنند وتنی چندی از خود خواهان را به حیث مهره های شطرنج استعمال مینمایند .

شماری از افغانها میپرسند که گروههای خلق وپرچم هر دو

طرفدار اتحاد شوروی بودند ، هر دو با اتحاد شوروی بسته گی ایدیولوژیك وسیاسی داشتند والهام بخش آنها همین کشور بود ، پس چرا آنها باهم مخالف بودند ؟

عده‌ء از دانشمندان به عوامل مخالفتها اشاره های فراوانی داشته اند ، اما از جمله‌ء این همه عوامل ، شرایط جامعه‌ء افغانی وسیاست : « تفرقه انداز وحکومت کن » اتحاد شوروی عوامل نزدیك به واقعیت خواهند بود .

۱ - همانسان که در جایی به آن اشاره رفت ، به جای اثرگذاری ایدیولوژی چپی برجامعه افغانی ، شرایط وواقعیتهای عینی جامعه‌ء افغانی بر ترکیب ، افراد وکادر رهبری گروههای خلق وپرچم اثر ژرفی داشت .

عکس نظریه پردازی وتحلیلهای دانشمندان اتحاد شوروی در جامعه‌ء عنعنه یی افغانی به جای طبقه های فیودال ، سرمایه دار وکارگر ، اقشار قبیله یی ، نیمه قبیله یی ، اطرافی ، نیمه اطرافی ، شهری ونیمه شهری متشکل از اقوام ، قبایل وگروههای نژادی وزبانی وروابط عینی اجتماعی ، اقتصادی وسیاسی موجود بین این اقشار واقعیتهای انکار ناپذیر بودند . بنابر وجود همین واقعیتها خلقیهای پشتون اطرافی وپرچمیهای شهری باهم انشعاب کردند وپس از کودتای ثور تقسیم چوکیها به بنیاد همین مناسبات صورت گرفت وحتی پس از کودتا دیده میشد که پشتونهای اطرافی به وزیر ویا مامور عالیرتبه‌ء ملکی ونظامی منطقه‌ء شان رفت و رو داشتند وبه مسایل شان از مجاری آنها رسیده گی میکردند وبه ندرت دیده میشد که مردم یك منطقه به شمول

اعضای حزبی همان منطقه به وزیر یا مامور عالیرتبهء ملکی ونظامی مربوط به منطقهء دگر مراجعه نمایند .

۲ - به اساس اصول ورهنمودهای سنترالیزم Central-ism دموکراتیك لینن ، تمام ارگانهای دولتی اتحاد شوروی وروابط احزاب کمونست طرفدار مسکو کشورهای دگر از راه حزب کمونست اتحاد شوروی با منشی عمومی حزب کمونست اتحاد شوروی بسته گی پیدا کرده بودند وستالین آن عده احزاب کمونست را که با اتحاد شوروی بسته گی نداشتند ، از دشمنان اتحاد شوروی به شمار میآورد .

در دوران ستالین ، مارشال تیتو در یوگوسلاویا وماوتسی دونگ رهبر حزب کمونست چین خلاف اندیشهء مرکزیت دموکراتیك براساس شرایط عینی جوامع شان سیاستهای ویژهء کمونستی را در کشورهای خود به راه انداختند وراههای مستقلی را برگزیدند . گزینش این گونه شگردها از سوی احزاب کمونست این دو کشور موجب خشم رهبری شوروی گردید وماشین بزرگ تبلیغاتی اتحاد شوروی احزاب مستقل کمونستی را به نام ریوزنیستها نکوهش میکرد ، مارشال تیتو را اجیر امپریالیزم وماوتسی دونگ را به نام عظمت طلب میکوبید وتا فرجام کار ، احزاب مستقل کمونست را از دشمنان طبقاتی خطرناکتر میشمرد .

تمام رهبران اتحاد شوروی از لینن تا گورباچف به احزاب کمونست بسته با مسکو اجازهء فعالیت آزادانه ومستقل نمیدادند. سزاوار به گفتن است که در دستگاه اتحاد شوروی ماموریت جلب - احزاب کمونست کشورهای دگر - به اطاعت مرکزیت حزب

کمونست اتحاد شوروی به سازمان جاسوسی آن کشور K. G. B سپرده شده بود . این سازمان در کشورهای سراسر جهان فعالیت میکرد وبه تناسب افراد بسته به ایدیولوژی حزب کمونست اتحاد شوروی هر کشور جهان ، از شرایط عینی همان کشور شناخت بهتر داشت ، معلومات دست اول گردآوری میکرد واز مسایل کشورها باخبر بود .

واقعیت این است که برای اتحاد شوروی موقعیت ستراتیژیك افغانستان اهمیت داشت ومسأله‌ء وارسی این کشور ستراتیژیك را به سازمان جاسوسی K. G. B سپرده بود و K. G. B برای وارسی افغانستان از راههای گونه گونی سود میبرد . شبکه‌ء K. G. B در افغانستان از ساختار اجتماعی ، اقتصادی وسیاسی این کشور وهمینسان ترکیب قومی ونژادی ملت افغان ونهود طبقات در آن آگاه بود وبه این اصل نیز پی برده بود که در جامعه‌ء عنعنه یی ومذهبی افغانستان به راه انداختن وبه ثمر رساندن انقلاب توسط حزب کار دشوار است . بنابر آن این شبکه راه وچاره‌ء اساسی وعملی را برای وارسی افغانستان سنجید . به وسیله افراد وسازمانهای حزب دموکراتیك خلق وموالید آن از سیاستهای اتحاد شوروی پُشتیبانی میگردید ، ایدیولوژی کمونستی را پخش میکردند ، مخالفین اتحاد شوروی را شناسایی مینمودند وتبلیغ برضد شماری از کشورهای اسلامی وغربی را سازمان میدادند . اما تمرکز تمام نیروهای این سازمان K. G. B - برای وارسی افغانستان - به اردوی افغانستان وانجام کودتا به وسیله نیروهای نظامی بود .

K. G. B تجربه داشت ، احزابی که به وسیلهء شبکه های خود شان موفقیتهایی به دست آورده بودند وبه موفقیت رسیده بودند ، آنها از اطاعت مرکزیت اتحاد شوروی سرباز میزدند واز برآورده سازی آرمانهای سیاستهای شوروی بغاوت میکردند . به خاطر جلوگیری سرکشی گروههای خلق وپرچم از اطاعت اتحاد شوروی ، K. G. B این دو گروه را ضعیف نگاه میداشت وبرای ضعیف نگاه داشتن این گروهها از دامن زدن به تعصبهای قومی ، نژادی وزبانی به حیث وسیلهء اساسی سود میجست .

اگرچه در کار به سررسانی کودتای ثور سال ۱۳۵۷ خورشیدی سهم افسران پشتون بارز بود ، اما قبایل ساکن در جنوب کشور ساختار ویژهء قبیله یی وفزیکی دارند ، روان اجتماعی وقبیله یی این قبایل با سلطهء اجنبیان سازگار نیست ، در دوران سلطهء کمونستها ، در مناطق پشتون نشین کشور برضد رژیم خلق جنگها شدت بیشتر داشتند ، اسلحه ووسایل جنگی به مناطق دگر افغانستان از راههای مناطق جنوبی کشور سرازیر میشدند .

اکثریت افسران پشتون در ارتش افغانستان ، شدت جنگها در مناطق پشتون نشین وعملیهء جریان انتقال سلاح ومهمات از مناطق پشتون نشین عواملی بودند که K. G. B را مجبور میساخت تا پس از کودتا حزب خلق را در قدرت نگه دارد وپشتون را توسط پشتون دفع ونابود سازد . روستاها وشهرهای مناطق پشتون نشین را توسط آنها تارومار ، قتل عام وبمباردمان نمایند . گرفتن وبستن وکشتن را در سراسر مناطق گسترش بدهد و

در نتیجهء آن حزب خلق را به سطح داخلی وخارجی بدنام سازد و در فرجام آمدن نیروهای ارتش سرخ وبه قدرت رساندن گروه پرچم را زمینه سازی کند .

پس از تجاوز نیروهای ارتش سرخ به خاك افغانستان آثار ومواد تبلیغاتی فراوانی از ماسکو وتاشکند به کشور ما سرازیر میشدند واز جمهوریهای آسیای مرکزی به ویژه ازبکستان وتاجکستان رفت وآمد ازبکها وتاجکها به افغانستان افزایش یافت . دراین آثار وکتابهای تبلیغاتی همراه با نکوهش حفیظ الله-امین ، پشتونها را نیز به حیث قوم عقبمانده و « بی فرهنگ » میکوبیدند وبه اقوام دگر توصیه میگردید که قیادت سیاسی پشتونهای عقبمانده را خاتمه دهند . تاجکها وازبکهای وارد شده از آسیای مرکزی آشکارا میگفتند که شمار ازبکها وتاجکها نسبت به پشتونها در افغانستان بیشتر است واین اکثریت حق دارد بالای اقلیت پشتونها حکومت نماید . این گونه آثار زهرآگین تبلیغاتی از سوی پرچمیها وشمار دگری از گروههای چپی به گوشه های گونه گون کشور فرستاده میشدند . رژیم پرچمیها ، شماری از افراد متعصب را برای تبلیغ ودامن زدن به تعصبهای قومی ، نژادی وزبانی استخدام کرده بودند . این گروه تعصبها را در کشور به مرحله حادش رساند وبالاخره خلقیها به نام پُشتونها ، پرچم ، شعلهء جاوید وستم ملی به نام ازبکها ، تاجکها وهزاره ها آشکارا به میدان آمدند وتعصبهای اینان شماری از احزاب مذهبی سیاسی وگروههای ملی ودرسخوانده را شعوری یا غیرشعوری زیر تاثیر قرار دادند . گرایشهای منفی این گروهها ، احزاب ،

افراد واشخاص نیز شعوری ویا هم غیرشعوری خطری به هویت ملی افغانستان متحد ایجاد مینمایند واقوام باهم برادر این کشور را به سوی یك جنگ داخلی وخانه جنگی میکشاند .

سدهء بیستم آزمونگاه بزرگ رژیمهای سیاسی واقتصادی گونه گون بود ، رژیمهای سیاسی : شاهی ، جمهوری ، نظامی ، ایدیولوژیکی ، سوسیالستی ، کمونستی ، ملهبی ، فاشستی ودموکراسی همه دراین آزمونگاه آزمایش گردیدند ؛ اکنون نتایج مثبت ومنفی این همه آزمایشها به پیشگاه همه گان قرار دارند .

در آغاز سدهء بیستم به ویژه پس از جنگ جهانی دوم در مناطق مختلف جهان در برابر استعمارگران ، تجاوزگران ، خودکامه گان وتحمیلگران داخلی وخارجی ، رژیمهای خودسر ، دکتاتور ومطلق العنان مقاومتهای سیاسی - ملی ومبارزات صلح آمیز ومسلحانه ونهضتهای سیاسی زیر نامهای گونه گون به خاطر دموکراسی وآزادی به میان آمدند وتاحال در شماری از جوامع مقاومتهای مسلحانه ونهضتهای سیاسی ادامه دارند .

شماری از نهضتها ومقاومتهای مسلحانه در سدهء بیستم به هدف شان رسیدند وشماری ناکام گردیدند . چرا شماری موفق وشماری هم به ناکامی مواجه شدند ؟

پاسخ به این پرسش رابطهء مستقیم با شرایط مشخص داخلی وخارجی هر مقاومت ونهضت دارد . نهضتها ومقاومتهایی که اهداف روشن داشتند واهداف این نهضتها ومقاومتها با خواسته ها اهداف وارزشهای جوامع شان وهمینسان با شعور سیاسی مردم شان همگون بودند و در رأس نهضت ومقاومت زعامت واحد ملی

- فردی ویا دسته جمعی - قرار داشت واین زعامت همسان با شرایط عینی جامعهء خود سیاستهای داخلی وخارجی نهضت ویا مقاومت شان را سامان بخشید ؛ نهضت ومقاومت را در روشنی همین سیاستهای گزیدهء خود انسجام داد که درنتیجهء آن مردم این جوامع به خاطر منافع ملی شان از زعامت این مقاومتها ونهضتها پشتیبانی کردند ، نهضتها ومقاومتهای شان را به کامیابی رسانیدند . همینسان زعامتهای ملی وطرف اعتماد مردم برای ایجاد رشته های وحدت ملی ، برابری وتقویهء روحیهء ملی بین گروههای گونه گون جوامع شان روز وشب کار کردند وجوامع شان را به سوی اهداف ملی سوق دادند وبرای مردم شان وسایل مادی ومعنوی زنده گی آرام وخوشحال را فراهم آوردند . اما عکس آن نهضتها ومقاومتهایی که اهداف روشن نداشتند وزعامتهای نهضتها ومقاومتها به جای منافع ملی به منافع شخصی ، خانواده گی، قومی ، نژادی ، مذهبی ومنطقه یی بیشتر توجه میکردند ، همسان با شرایط داخلی وخارجی کشورهای شان سیاستها وبرنامه های سالم داخلی وخارجی نداشتند وباگذشت زمان این گونه نهضتهای سیاسی ومقاومتهای مسلحانه پُشتیبانی مردم شان را از دست دادند و در نتیجه ناکام شدند وپس از اندك مدتی به گودال گمنامی فرو رفتند .

شماری از متخصصان جامعهء افغانی باورمند استند که شرایط ، ساختار وروابط قبیله یی واتنیکی افغانها به تناسب سایر اقوام وگروههای اتنیکی در آسیا دوام بیشتر داشته ، دیر پا به نظر میرسند . فروپاشی ساختار قبیله یی واتنیکی کهن

وهمینسان .درهم شکستن روحیهء قبیله یی واتنیکی - مانند وفاداری به خون وزادگاه - دربین افغانها درآیندهء نزدیك میسر نخواهد بود .

به گفتهء نظریه پردازان جامعهء افغانی اقوام ساکن در افغانستان بااندك تفاوتی در شرایط همگون اقتصادی در دهکده ها وروستاها باهم یکجا زنده گی میکنند .

همنژادان وهمزبانان اقوام وگروههای اتنیکی ساکن در افغانستان در پاکستان ، تاجکستان ، ازبکستان ، ترکمنستان وایران نیز موجود استند ، اما این گروههای اتنیکی وقبایل هویت ملی ویژهء شان را دارند واتباع کشورهای خود به شمار میآیند .

براساس ساختار قبیله یی ومنطقه یی ، جامعهء افغانی به مناطق گونه گون ، اقوام ، قبایل ، عشایر وخانواده های بزرگ وکوچك بخشبندی شده اند ، روابط میان همه واحدها - از خانواده گرفته تا منطقه - به رقابتها ومخالفتهای درونی استوار استند ودر اثر شماری از رخدادها گاهی رقابتهای درونی به دشمنی مبدل میشوند .

هرگاه منطقه یی منطقهء دگری را ، تباری ، تبار دگری را ، قبیله ، عشیره وخانواده یی قبیله ، عشیره وخانوادهء دگری را تهدید کند ، دریك چنین شرایط اعضای واحد ویژه در برابر این گونه خطر متوجه به واحد باهم گرد میآیند ویك جا مقاومت میکنند ، اما زمانی خطر نابود شد تمام واحدهای منطقه یی وقبیله یی از هم جدا میشوند وبه مخالفتها ورقابتهای درونی شان ادامه میدهند .

در روان اجتماعی افغانها ویژه گیهای دوستی ودشمنی

از بین میبرد .

تاهم اکنون در کشورما مکروبهای تعصب وبدبینی درمراحل ابتدایی شان قرار دارند وتاهنوز به اقوام وتوده های وسیع جامعه سرایت نکرده اند . دراین حالت ابتدایی جلوگیری از انتشار مکروبهای این بیماری اجتماعی دشوار به نظر نمیرسد ، اما اگر یکبار ویروسهای آن به توده های وسیع مردم سرایت کردند ، شکل واگیر وبایی را به خود خواهد گرفت . از عواقب وخیم این بیماری اجتماعی هرافغان باشعور خوبتر اطلاع دارد .

اگر فرزندان دلسوز افغان وافغانهای واقعی سر از امروز برای جلوگیری تعصبها ، بدبینیها وگرایشهای منفی گامهای عملی برندارند ومکروبهای این بیماری اجتماعی را به فزونی وانتشار بگذارند درنتیجهء چنین غفلت نابخشودنی آن روز دور نخواهد بود که این وبا از وارسی خارج خواهد شد وهمهء افغانها به بیماری خطرناك تعصب وبدبینی مبتلا خواهند گردید ، درآن صورت هیچکسی توان علاج آن را نخواهد داشت ، حضرت سعدی میفرماید :

سر چشمه باید گرفتن به میل
چه پرشد نشاید گذشتن به فیل

بایستی یادآور شد که جلوگیری این بیماری خطرناك اجتماعی از قدرت یك شخص ، یك مؤسسه ویك گروه بالاتر است . جلوگیری این بیماری واگیر نیاز به کار وفعالیت دسته جمعی همه افغانهای بادرك دارد . بنا برهمین نیازمندی اتحادیهء نویسنده گان افغانستان از همه افغانهای بااحساس ودراك صمیمانه آرزو میبرد

افراطی به مشاهده میرسند . آنها در برابر دشمن شناخته شده سختتر از پولاد ودر برابر دوست نرمتر از موم استند ، در مقابله با دشمن از جان شان میگذرند وسرخم کردن در میدان مقابله را ننگ میدانند .

افغانها دوستی را گرامی میدارند وبه خاطر دوستی از جان شان میگذرند اما دوستی را نمیمانند . درطول تاریخ افغانها به دشمن شناخته شدهء شان شکست داده اند ، اما از سوی دشمنان پنهانی که در لباس دوست پیش میآیند به شکستهای فراوان روبه رو شده اند .

بایستی به تأسف یاد آوری کرد که کشورهای پاکستان ، ایران ، عربستان سعودی ، امریکا وشماری از کشورهای غربی وشبکه های جاسوسی شان در لباس « دوستان » سیاستهای شبکهء جاسوسی کشور « دشمن » اتحاد شوروی - تفرقه بانداز وحکومت کن - را گام به گام تعقیب کردند . آنها نیز افغانستان را قصداً از زعامت ملی واحد وانسجام نظامی - سیاسی واحد محروم ساختند واین شیوه را از آغاز جهاد تاامروز ادامه میدهند .

در آغاز پاکستان وشبکهء جاسوسی آن برضد رژیم خلق - پرچم وتجاوز نیروهای شوروی به خاطر نگهداشت منافع ملی پاکستان برنامه ریزی کرد واز آغاز تاامروز مسایل سیاسی ، نظامی ، اقتصادی وامور مهاجرین را در دست خود نگاهداشت . شبکه های این کشور طبق میل شان برای افغانها احزاب ساختند وبرای این گروهها شناخت بین المللی کسب کردند ، آنها را تسلیح وتمویل نمودند وبه گردهء افغانها تحمیل کردند . شبکه های

جاسوسی بااین کار شان نه تنها افغانها را از زعامت واحد ملی محروم کردند ، بل جامعهء افغانی را به مصیبتهای ایدیولوژیکی آغشته نمودند . باوصف آن که احزاب وتنظیمها برای افغانها براساس اندیشه های وسیع اسلامی ساخته شده بودند ، اما عکس این اندیشهء وسیع ، بنا به روابط ، ساختار وواقعیتهای قبیله‌یی واتنیکی جامعهء افغانی این احزاب وتنظیمهای ساخته شده شکل محلی اختیار کردند وبه گروههای نژادی ، تباری ومنطقه یی تقسیم گردیدند .

از ساختار تنظیمها واحزاب جهادی این واقعیت اشکار میشود که رهبر هر تنظیم وحزب ، مردم منطقه وگروه نژادی خود را بیشتر از دگران دور خود گرد آورده بود . اکثریت اعضا وقوماندانهای هر حزب وتنظیم را مردمانی میساخت ، که رهبر حزب ویا تنظیم باآنها ارتباط اتنیکی ومنطقه یی داشت .

به گونهء مثال اکثریت اعضا وقوماندانهای دو حزب اسلامی (گلبدین - خالص) ، محاذ ملی ، جبههء نجات ملی ، حرکت انقلاب اسلامی واتحاد اسلامی آنانی بودند که به مناطق پشتو زبانان ارتباط داشتند واز جمعیت اسلامی به مناطق تاجك نشین . اکنون نهضت اسلامی طلبه در مناطق پشتو زبان اکثریت دارند . باتأسف فراوان بایستی یاد آور شد که سیاست - تفرقه بانداز وحکومت کن - احزاب وتنظیمهای ساخته شده را نه تنها به گروههای قومی ، نژادی ، منطقه یی وزبانی بخشبندی کرد ، بل همین سیاست بین همه یی گروهها تخم کینه ، نفرت وتعصب کاشت؛ زمینهء مخالفتها ودشمنیها را فراهم نمود ؛ گلوی یکی را توسط

دگری فشرد وتاهم اکنون زیر نامهای پشتون ، تاجك وازبك خون افغان میریزد .

شاه سابق ایران محمد رضا پهلوی به خودش لقب «آریا مهر» داده بود ، خود را تنها شاه ایران ، بلکه شهنشاه منطقه میدانست و زیر نام شهنشاه آریا مهر خواب زنده نمودن امپراتوری کُهن ایران را میدید .

در دوران پادشاهی او افغانستان را به نام « خراسان » بخشی از ایران میشمردند . شخصیتهای برجسته ، دانشمندان ، شاعران ونویسنده گان افغان را ایرانی میگفتند . در دوران او گروهی کوچکی از افغانها را به منظور به پیش کشیدن نام خراسان - به جای افغانستان - استخدام کرده بودند .

پس از پیروزی « انقلاب اسلامی » در ایران ، افغانها باور نداشتند که جمهوری اسلامی ایران به سیاستهای « شاهنشاه آریا مهر » ادامه خواهد داد ومانند شاهنشاه افغانستان را به نام خراسان یاد خواهد کرد ؛ گروه مامور به خراسان گرایی دوران شاه را کمکهای مالی خواهد رساند ویا هم شخصیتها ، شاعران ، نویسنده گان ودانشمندان افغـان را منسوب بـه ایـران خواهد ساخت ؟ شواهد واسناد فراوان به دسترس قرار دارد که جمهوری اسلامی از آغاز استقرارش تاامروز ، مانند رژیم « شاهنشاه آریا مهر » شخصیتهای تاریخی ، دانشمندان ، شاعران ونویسنده گان مربوط به افغانستان را به ایران منسوب میدارد واین رژیم همگون با رژیم پادشاهی سابق هویت ملی وتاریخی افغانستان را از ته دل نپذیرفته است ودوباره سازی امپراتوری ایران کهن را به خواب

میبیند .

از آغاز جهاد ، افغانها از سیاستهای جمهوری اسلامی ایران درقبال مسایل افغانستان آگاهی کامل دارند . جمهوری اسلامی ایران در آغاز جهاد از مجاری شبکه های جاسوسی خود (اطلاعات) طبق میلش از شیعیان افغانستان هشت گروه اهل تشیع ساخت واین گروهها را به مناطق شیعه نشین افغانستان فرستاد . این گروهها در نخستین گام به قتل شخصیتهایی دست یازیدند که روحیه ملی ومیهنی داشتند وخود را افغان میدانستند. شماری که از چنگ این گروهها رهایی میبافتند فرار را بر قرار ترجیح میدادند .

جمهوری اسلامی ایران در افغانستان مسأله فیصدیهای نفوس تشیع وتسنُن را دامن زد و زیر نام دفاع از حقوق شیعیان از این ادعا پُشتیبانی کرد ودر گروههای اهل تسنُن باآنانی معاونت مالی ونظامی میکرد ، که از تنظیمهای شان انشعاب کرده بودند.

همینسان جمهوری اسلامی ایران زیر نام اتحاد کشورهای فارسی زبان : ایران ، تاجکستان وافغانستان از جمعیت اسلامی پُشتیبانی نمود واکنون باتمام نیرو به گروههای تاجك ، ازبك وشیعیان کمکهای مالی ونظامی میدهد ودر راه تحمیل این گروهها به مردم افغانستان مبارزه میکند .

افغانها آگاهی دارند که جمهوری اسلامی ایران در افغانستان به آتش تعصبهای نژادی ، زبانی ، مذهبی ومنطقه یی دامن میزند وبه خاطر منافع ملی کشور خود گروههای سیاسی ومذهبی افغان را یکی برضد دگری استعمال نماید . از این

واقعیت نمیتوان چشم پوشی کرد که جمهوری اسلامی ایران آب را گل آلود میسازد وبه صید ماهی میپردازد . به طول کشیدن جنگهای داخلی در افغانستان به سود ایران تمام میشود ، زیرا جنگ در افغانستان تمام امکانات تمدید پایپ لاینها وبارزگانی با آسیای مرکزی را برای ایران آماده میسازد . وایران حیثیت حلقه وصل جمهوریهای آسیای میانه با کشورهای دگر را به خود میگیرد وجریان تبادله کالاها از راههای افغانستان تا سالها مسدود میماند .

اماکن مقدس مسلمانان مانند مکهء مکرمه ومدینه منوره در سرزمین عربستان سعودی موقعیت دارند . مسلمانان سراسر گیتی در پنج وقت نماز شان به سوی مکه مکرمه روی میآورند ، وسالی یکبار مسلمانان به منظور ادای فریضهء حج به این سرزمین میآیند.

افزون از خانهء خدا (ج) آرامگاه پیغمبر بزرگ اسلام حضرت محمد (ص) نیز در عربستان است . بنابر موجودیت اماکن مقدس در سرزمین عربستان ، مسلمانان سراسر جهان آرزومند استند که خانوادهء شاهی اهل سعود ، بالاتر و دور از هرگونه تعصب وتفرقه ، وظیفهء اسلامی خود را در راه تأمین برادری واتحاد اسلامی به سر رساند وداراییهای عربستان سعودی را به جای سرمایه های شخصی شهزاده ها برای پیشرفت کشورهای عقبماندهء اسلامی به مصرف برسانند . اما درعمل دیده میشود که مقامهای مسوول عربستان سعودی به جای استحکام وحدت بین فرق مذهبی برای پخش فرهنگ عرب ونفوذ سیاسی عربستان سعودی مبارزه میکنند . به قوت پترو - دالر اندیشه های مذهبی

وهابی را بر مسلمانان تحمیل مینماید ، گزینش این گونه سیاستها از سوی حکومت سعودی در بیشترینه کشورها به جای وحدت تفرقه ، نفاق واختلاف بین فرق مذهبی ایجاد کرده است .

تاریخ اسلام شاهد این واقعیت است که به تناسب اکثر جوامع اسلامی افغانها در راه پخش وترویج دین اسلام کارهای ستودنی به فرجام رسانده اند . نیاکان مسلمانان امروزی هند ، پاکستان وبنگله دیش در اثر تبلیغ وکار خسته گی ناپذیر شخصیتهای علمی وروحانیون نامدار افغان به دین مقدس اسلام مشرف شده اند . افغانها به چشم سر مشاهده میکردند که در دوران جهاد شیخها وحکومت عربستان سعودی به جای این که در راه وحدت ملی وبه پیش کشیدن زعامت واحد ملی افغانها کاری نمایند ، به آنانی پول وکمکهای نظامی میدادند که آماده پذیرش اندیشه های وهابی وفرهنگ عرب بودند ودر راه تحمیل وپخش نفوذ عربستان سعودی کار میکردند . تنظیمهای عرب گرای ساخت پاکستان بخشی از پولهای عربستان را به خاطر پخش نفوذ سیاسی وفرهنگ آن کشور دربین افغانها به تأسیس وگشودن مدارس عربی مصرف مینمودند .

گروههای مذهبی متکی به کمکهای عربستان سعودی وشیخها برای از بین بردن مؤسسه های اجتماعی وملی وعنعنه های ملی - اسلامی افغانها کمر بسته اند ودر واقعیت امر این گروهها ومدارس شان زیر نام « مذهب » برای پخش فرهنگ ومؤسسه های عرب ونفوذ سیاسی عربستان سعودی راه هموار مینمایند . در عمل دیده میشبود که سیاستهای حکومت سعودی خطر جدی برای

مؤسسه های ملی - اسلامی افغانستان به شمار میرود . این سیاست راه را برای مداخله ورقابت ایران در افغانستان هموار میسازد واین اندیشهء پاکستان را نیرومند میسازد که گویا بین کشورهای اسلامی مرزی موجود نیست ودر فرجام زیر نام مذهب زمینه را برای تسلط پاکستان آماده میسازد .

در حقیقت افغانستان اکنون به شمال وجنوب بخشبندی شده است ، درشمال کشور حاکمیت جبههء متحد اسلامی است ، جمعیت اسلامی ، جنبش ملی - اسلامی ، وحدت اسلامی ویکی دو گره دگر این جبهه را به میان آورده است ودر جنوب طالبان تسلط دارند . شمال وجنوب کشور باهم روابط اقتصادی ، سیاسی ونظامی ندارند ، بل هر دو بخش کشور از راه کمکهای نظامی واقتصادی کشورهای بیگانه تمویل میشوند واجنبیان تنها به خاطر منافع ملی شان از شمال وجنوب پُشتیبانی مینمایند . روسیه ، ایران ، ازبکستان ، تاجکستان وهند حمایت از شمال میکنند؛ پاکستان ، عربستان سعودی وامریکا از جنوب پُشتیبانی میدارند . کشورهای مداخله گر ، گروههای مورد حمایت شان را به خاطر منافع ویژهء ملی شان به جنگ وخونریزی تشویق میدارند وآنان از دور نظاره میکنند .

گروههای تشنهء قدرت ، خودخواه وباورمند به تعصبهای گونه گون برادران افغان شان را میکُشند ، وادار به آواره گی میدارند، خانهء مشترك خود (افغانستان) را به سوی نابودی میکشانند وبه اشارهء اجنبیان آزادی ، تمامیت ارضی ، هویت ملی ووحدت ملی کشور ومردم آن را از بین میبرند .

چی باید کرد ؟

این پرسش کوچك به مداخله گران خارجی ، دیوانه گان قدرت خوه خواهان وبیماران مبتلا به بیماری تعصب مخاطب نیست ونه دلایلی برای مخاطب کردن به آنها وجود دارند . اکنون به کلی برملا گشته است که شبکهء جاسوسی هر کشور وظیفه دارد که تمامیت کشورش را نگاه دارد از مداخلهء کشورهای خارجی جلوگیری نماید ؛ از منافع ملی کشور خود دفاع نماید ؛ سیاستهای داخلی وخارجی کشورش را عملی سازد نفوذش را در کشورهای دگر گسترش دهد احزاب ، گروهها واشخاص این کشورها را به منظور تأمین منافع ملی کشور خود استخدام نماید .

این شبکه ها پابند به کدام اصل نمیباشند . پرواگیر مذهب

حقوق همجواری وحقوق بشری نیستند . نصیحت پدرانهء کسی را گوش نمیکنند ، انتقاد ، ناله وفریاد وزاری کسی به این گونه شبکه ها به پشیزی ارزش ندارد ، شبکه ها در دوران به سر رساندن وظیفهء شان هرگونه دشواریها ، تگ ودوها وحتی مرگ را افتخار ملی به شمار میآورند .

زمانی شبکه های جاسوسی کشورهای مداخله گر دیوانه های قدرت را دریابند به استخدام آنها دست میبازند ، زیرا این دیوانه-ها به بهای نهایت ارزان به حیث سپاهی اجیر برای دگران استخدام میشوند . منافع ملی کشورهای شان را نهایت ارزان به فروش میرسانند وبرای منافع ملی دگران خدمت مینمایند . برای خوشنودی دگران مردم شان را به قتل میرسانند ؛ به دست خود شان استقلال ، تمامیت ارضی ، وحدت ملی وهویت ملی کشورهای شان را از بین میبرند . دریك چنین شرایط پس چرا شبکه های کشورهای خارجی برای نگهداشت منافع ملی وگسترش نفوذ کشورهای شان به این گونه استخدام کمبها دست نیازند ؟

از نظر روانشناختی سیاسی دیوانه گان قدرت واقعاً دیوانه میباشند ، سخن گفتن به دیوانه وتوقع پذیرش سخن از دیوانه بی معنی به نظر میرسد ونتیجه یی به بار نمیآورد .

منیت وخود خواهی نیز بیماری روانی است ، این گونه افراد واشخاص خود شان را ارزیابی کرده نمیتوانند ونمیفهمند که برای چی آفریده شده اند ، برای به سر رسانی چی کاری استعداد دارند واجرای کدام کار از او پوره نیست ؟ اما برعکس او خود را همه کار میداند ، دانای همه گان ومستحق همه یی مقامها ؛

روشهایش را قابل پذیرش وتقلید دگران به شمار میآورد ودرهیچ کار ومسأله یی به کسی تن در نمیدهد .

چنان که درجایی از این نبشته به آن اشاره رفت ، پس از کودتای سردار محمد داؤد خان تسلسل رهبری ومقامها از هم گسیخت . اکنون بیماران روانی خود خواهی ومنیت خود شان را مستحق رهبری ومقامهای صدارت ووزارت میدانند ومقامهای کمتر از رهبری ، صدارت ووزارت را کسر شان وتوهین به خود تلقی میکنند . اشخاص مصاب به بیماری خود خواهی ومنیت تعمیر شان را در تخریب دگران جستجو میکنند ویا به بیان دگر زنده گی شان را در مرگ دگران میبینند ودگران را سبك میشمارند جز از خود دگری را دیده نمیتوانند وبالاخره آماده به پذیرش واقعیتها نمیباشند .

شماری از افغانها براساس برتری جویی قومی ، نژادی ، زبانی ومذهبی ، شمار دگری بنابر آرزوهای به قدرت رسیدن ودر قدرت ماندن ، عده یی برای کسب امتیازهای گونه گون ودسته یی زیر تاثیر تبلیغ بیگانه گان ویا هم به خاطر شهرت کاذب وشماری هم با نظرداشت به منافع خانواده گی وشخصی ویا هم پابندی به اصول گروهی واندیشه یی شکار تعصبهای گونه گون گردیده اند . شماری با تعصب خو کرده اند وتعصب جزء فطرت شان گردیده است .

بیماران مبتلا به تعصبهای گونه گون به واقعیتهای عینی جامعهء افغانی از عینکهای متعصب شان مینگرند ، تعصب را پیشه کرده اند وبه تعصبها دامن میزنند ، از پیدایی وگسترش

که غرض جلوگیری از انتشار تعصب ، بدبینی ونفرت بین اقوام باهم برادر به مجادلهء مشترك بپردازند وپیش از پیش اقوام وتوده های وسیع ملت افغان را از این بیماری وقایه نمایند .

اتحادیهء نویسنده گان افغانستان آزاد از همه افغانهای بادرد صمیمانه تقاضا میکند که دراین راستا به تلاشهای همه جانبهء علمی وعملی دست یازند . کنفرانسها دایر نمایند ، با رسانه های گروهی به گفت وشنود بپردازند نبشته ها تهیه بینند . جوانب گونه گونه این بیماری را بررسی نمایند وبه منظور آگاهی مردم افغانستان غرض نشر به جریدهء وفا بفرستند . (یادداشت : جریدهء وفا برنامهء ویژهء نشراتی دارد ، براساس این برنامه جریده از تاخت وتاز بر فرد ، افراد ، قوم وگروههای زبانی ، مذهبی ، حزبی وتنظیمی جداً پرهیز میکند) از هممیهنان عزیز وگرامی احترامانه امیدواریم که بانظرداشت به برنامهء نشراتی جریدهء وفا به پرسشهای زیرین ما جواب علمی ارائه فرموده ، برما منت گذارند .

پرسش نخست : عوامل اساسی تعصبهای قومی ، زبانی ، مذهبی ، گروهی وایدیولوژیك را چگونه ارزیابی میدارید درباره به بحث علمی بپردازید ؟

پرسش دوم : درحالي که وجود افغانستان به خطر جدی مواجه است ، وهمه افغانها دریك حالت غم انگیز تحمیل شده زنده- گی میکنند درچنین حالت خطرناك به جای حال وآینده بحثی برماضی وانگشت گذاری به تعصبهای دیرینه ناسزا گفتن به شماری از اقوام چی سودی برای افغانها خواهد داشت . آیا گفته

نفرت بین مردمان نه تنها لذت میبرند ، بل کارکردها وگرایشهای منفی شان را خدمت صادقانه وراستین به مردم وجامعه میپندارند (!) .

درباره، متعصبین شعوری ، بیت زیرین رحمان بابا صادق مینماید :

کـــه هـزار نصیحتونه ورته وکـــړم
هغه خدای بې لارې کړی په لار نه شو

در واقعیت پرسش کوچك مطرح شده در آغاز این گفتار به آنهایی راجع است که به صورت غیرشعوری درگیر گرایشهای منفی تعصبهای گونه گون شده اند ویا به آن شماری از افغانهای راستین ومتعهد که افغانستان را خانه، مشترك همه افغانها میدانند وافغانستان را برای همه افغانها میخواهند . ما موضوع تعصب را با آن شمار افغانهایی مطرح میسازیم که غیرشعوری راه تعصبها را گزیده اند :

۱ - به اساس رهنمودهای دین مقدس اسلام آنانی به خداوند یکتا نزدیك اند که صاحب تقوی باشند . رهنمودهای دین اسلام گواهی میدهند که عرب برعجم وعجم برعرب برتری ندارند . آیا یك افغان راستین گفته میتواند که عکس ارشاد دین مقدس اسلام پشتونها برتاجکها ، تاجکها بر پشتونها برتری دارند ؟ آیا دربین شما کسی پیش از تولدش درخواست کرده بود که مرا در خانواده، پشتون یا تاجك ، ازبك ، هزاره ، بلوچ ، پشه یی ، نورستانی ، شیعه ویا سُنی پیدا کن ؟

این امر تنها در اختیار آفریدگار جهانست که کی را در کدام خانواده ، قبیله ، منطقه ، نژاد وقوم پیدا نماید وهیچکسی

درخواست پیدایی اش را در خانواده‌ء تاجك ، پشتون ، ازبك ، هزاره ونورستانی عرضه نداشته است ونه هم درآینده چنین امکانی میسر است . آیا زیر تاثیر اندیشه ها وگرایشهای منفی تعصب ، قومی ، نژادی وزبانی را سبك شمردن وبه آن ناسزا گفتن مخالفت باوامر خداوندی نیست ؟ آیا ایستادن در برابر فیصله های ازلی واوامر پروردگار یکتا گناه بزرگ نیست وآیا دربین خود کسی را سراغ کرده میتوانید که توانمندی عوض کردن فیصله‌ء ازلی خداوندی را داشته باشد ؟

شما خود میفهمید که هیچکسی تاهنوز موفق به انجام این کار نشده است ونه درآینده کسی اختیار آن را دارد . آیا شما باتعصب خود راه مخالفت بااسلام را میگزینید ؟ اگر واقعاً میگزینید پس چرا به حیث یك مسلمان واقعی وراستین با فیصله های ازلی آفریده گار مخالفت میورزید وچرا بار بزرگ گناهان را به دوش میکشید ؟

۲ - تجارب وپژوهشهای مستند علوم طبیعی واجتماعی تمام اندیشه های کهن نژاد پرستی وبرتری یك نژاد بر نژاد دگر را یکسره باطل ثابت ساخته است وامروز هیچ دانشمندی این اندیشه‌ء غیرعلمی را که گویا این نژاد برآن دگری واین زبان بر زبان دگری واین قوم بر قوم دگری از لحاظ تاریخ وفرهنگ بهتر ویا پستر است نمیپذیرد .

بشر شناسانناموری که در شماری از جوامع افریقا به پژوهش پرداخته اند ، میگویند : قبایلی که در جنگلهای افریقا زنده گی میکنند از خود زبانها وفرهنگهای ویژه یی دارند وزبان

هر قبیله برای مفاهمه بین افراد قبیله وزنده گی اجتماعی آنان بسنده به نظر میرسد . گروههای زبانی هر جامعه در درون باورها وفرهنگ شان زنده گی خوشی را به سر میکنند . هیچ دانشمندی به باورمندی گفته نخواهد توانست که زبانهای قبایل باشندهء جنگلهای افریقا از زبانهای کشورهای اروپایی پست وبیکاره اند ویا هم باورها وفرهنگ اینان از باورها وفرهنگهای مردمان دگر کم ارزش است .

در افغانستان غیر از مردمان شهری وشماری از کوچیها باقی همه یی مردم وتوده های آن در شرایط مشابه اقتصاد زراعتی زنده گی مینمایند وبه اساس همین زنده گی همسان تعصبهای زبانی ، قومی ، نژادی ومذهبی بین توده ها به هیچ برابر اند واینها تاهنوز هم در دایرهء ارزشهای پسندیدهء مذهبی ، عنعنی ومعیارهای اخلاقی خود زنده گی دارند . به اساس رشته های همسایه گی ، آنها باهم روابط باهمی وهمکاریهای متقابل دارند واز همین جاست که تاهنوز تعصبهای بی جا وبی مفهوم دربین این توده ها راه نیافته است .

در درازنای تاریخ شماری از دانشمندان ، قومها ، پیشوایان مذهبی ودکتاتوران در مقاطع ویژهء زمانی دعوای برتری نژادی ، زبانی ، مذهبی ، ایدیولوژیکی وفرهنگی نموده اند . دعوهء برتری جویی مذهبی کلیسای مسیحی ، دعوه نازیزم آلمان وفاشیزم ایتالیا وکمونیزم اتحاد شوروی ویاهم دعوهء سفید پوستان - که رسانیدن روشهای مذهبی ، فرهنگی ، اقتصادی وآموزشی شان را به ملتهای دگر فریضه خود میدانند - مثالهای روشنی از این گونه

برتری جوییها به شمار میروند . این گونه ادعاهای غیرعلمی مرگ میلیونها انسان را به بار آورد ومیلیونهای دگر را معیوب وآواره کرد . دانشمندان زیاد کشته شدند ، شهرهای آباد ومراکز مدنیتها نابود گشتند .

همینسان اگر در افغانستان قومی ادعای برتری قومی را به پیش کشد ؛ دگری مدعی برتری جویی فرهنگی ، نژادی وزبانی شود وآن سومی معتقد به برتری جویی مذهبی ، گروهی وایدیولوژیکی باشد . آیا این گونه ادعاها با دعاوی برتری جویی کلیسای مذهبی ، سفید پوستان وکمونستها تفاوتی خواهد داشت ؟

همانسان که اندیشه ها ، انگاره ها ودعاوی شماری از دانشمندان ، نژاد پرستان کلیسا ودکتاتوران غیرعلمی ، غیرمنطقی از آب به در آمدند ، بدون شك اندیشه های آن شمار افغانها نیز غیرعلمی وغیرمنطقی به نظر میرسند که دعوه های برتری جویی دارند . در جهان متمدن وپیشرفتهء امروزین این گونه اندیشه های کهنه وفرسوده بازار ندارند .

اما اگر باوصف آنهم شماری با کژاندیشی وگرایش منفی برتری جویی زبان ، فرهنگ شهری ، داشتن زنده گی بهتر ، دانش، شعور سیاسی وداشته های مادی ومعنوی شان را به رُخ دگران به پیش میشکند واز روی تعصب دگران را دست کم میگیرند وتحقیر میکنند . این گونه کژ اندیشان باید بدانند وآگاه باشند که به تناسب زبانها ، فرهنگهای شهری ودانش شان زبانها وفرهنگهای پیشرفتهء دگری در کشورهای دنیای امروزین ذیده میشوند ودانشمندانی باندوخته های فراوان علمی موجود استند ، اگر ما

فرض کنیم مردم کشورهای پیشرفته بیایند وبه متعصبین کشور ما بگویند که زبان شما نسبت به زبان ما عقبمانده است وشما زبان عقبماندهء مادری خود را بگذارید وزبان ما را از خود بسازید وفرهنگ شهری شما به مقیاس فرهنگ شهری وپیشرفتهء ما تا حدی عقب افتاده است که به اساس معیارهای فرهنگی ، شما بی فرهنگ جلوه میکنید ؛ یا این که سطح دانش وشعور سیاسی شما تا حدی نازلتر است که دربین مردم خود به انتشار نفرت وتعصبها دامن میزنید ، مردم وکشور خود را تباه نمودید ، جنگها را دربین شان شعله ور ساختید ، آیا به شنیدن این گونه سخنان عکس العمل کژاندیشان ومنفی گرایان چی خواهد بود ؟

آیا این گونه اشخاص از زبان شان تیر خواهند شد وآیا اینان واقعاً بی فرهنگ بی دانش و ... استند . آیا این گونه اشخاص چنین سخنان را تحقیری برای خود شان تلقی نخواهند کرد ؟ اگر اینان به راستی عقبمانده اند پس چرا واقعیتهای جوامع پیشرفته را رنگ توهین وتحقیر میدهند واین گونه اشخاص حق ندارند مردم جوامع پیشرفته را به نامهای امپریالستهای فرهنگی ، عظمت طلبان ، متعصبین ومداخله گر بکویند . اگر اینان راستی هم زبان فرهنگ ، دانش وشعور سیاسی شان را به مقیاس کشورهای پیشرفته پس رفته وعقبمانده میپذیرند وخود شان را نسبت به آنها کهتر احساس میکنند ، در صورت پذیرش این اندیشه حق نخواهند داشت زبان ، فرهنگ ، دانش وشعور سیاسی مردم قوم دگری را به نظر حقارت ببینند . اما عکس آن اگر این گونه اشخاص کژاندیش ومنفی گرا در برابر مردم جوامع پیشرفتهٔ خود

شان را کهتر احساس نمیکنند ، درآن صورت این گونه اشخاص باز هم حق ندارند که زبان ، فرهنگ وشعور سیاسی مردم قوم دگر را دست کم بگیرند واهانتی در برابرش روا بدارند .

ما درتمام جهان کشوری را سراغ نخواهیم توانست که همه یی باشنده گان آن همزبان ، همفرهنگ وهمنژاد باشند ؛ عکس آن همه کشورهای روی زمین از مذاهب ، اقوام ، نژادها وگروههای زبانی گونه گونی شکل گرفته اند وتوده های گونه گون مردم در هر کشور به ملت مشخصی شهرت دارند ومردم کشورهای دگر آنان را به نام همین ملت مشخص میشناسند ؛ به گونهٔ مثال در پاکستان ، پنجابیها ، سرایکی زبانان ، هندکو زبانان ، سندیها ، پشتونها ، بلوچها وکشمیریها واقوام گونه گون دگر زنده-گی مینمایند که هریکی از این اقوام زبان علیحده وفرهنگ جداگانه یی دارند ، اما مشترك زنده گي میکنند ، پاکستان کشور مشترك شان است وتمام اینها گروههای نژادی وزبانی به نام ملت پاکستانی یاد میشوند . همینسان در کشور همسایهٔ دگر افغانستان - ایران - پارسیها ، آذریها ، کُردها ، ترکمنها ، بختیارها ، عربها ، ارمنیها ، بلوچ وبسی اقوام وگروههای زبانی دگر میزیبند ، اما این همه اقوام به نام ملت ایرانی ، ایران را کشور تاریخی خود میدانند .

هممانند به همسایه گانش وکشورهای دگر جهان در افغانستان نیز پشتونها ، تاجیکان ، هزاره ها ، ازبکها ، ترکمنها نورستانیها ، بلوچها ، پشه ییها ودگران از سده ها به اینسو زنده-گی مشترك دارند ، مردم کشور ما هم به گروههای زبانی ونژادی

گونه گون تقسیم گشته اند . اما در درازنای تاریخ همه شان به نام ملت افغان نامیده شده اند واکنون مردم کشورهای دگر باشنده‌گان این سرزمین را به نام افغان میشناسند وکشور شان را افغانستان مینامند .

در کشورما اقوام وقبایلی زیر نامهای پشتون ، تاجیك ، ازبك ، ترکمن ، بلوچ ، هزاره ونورستانی موجود استند ، وجود فزیکی ومناطق مشخص شان واقعیتهای انکار ناپذیر اند واز وجود اینها هیچکسی انکار کرده نمیتواند ، اما دز پهلوی آن از این حقیقت نیز نمیتوانست چشم پوشید که دراین بخش آسیای مرکزی از سده ها به اینسو کشوری به نام افغانستان وجود دارد واین کشور دارای جغرافیای سیاسی ، مردم ، حکومت وهویت ویژه است وافغانستان خانهء مشترك همه یی باشنده گان آن است. هر باشندهء این سرزمین افغان نامیده میشود . در کشور افغانها (افغانستان) پشتونستان ، تاجکستان ، ازبکستان ، ترکمنستان بلوچستان ، هزارستان و « ستان » دگری وجود ندارد ونه هم در افغانستان به جای ملت واحد افغان ، ملتهای پشتون ، تاجیك ، ازبك ، هزاره ، بلوچ ونورستانی موجود استند. ولی باآنهم اگر دربین گروههای نژادی وزبانی افغانستان گروهی ویا کسی خواستار « ستان » جداگانه یی باشد . اینان میتوانند به رضا ورغبت افغانها ، خارج از حدود جغرافی امروزین افغانستان ، برای شان پستونستان بسازند ، به تاجکستان ، ازبکستان ، ترکمنستان ، بلوچستان وایران نیز رفته میتوانند . اگر نشانی این کشورها را میخواهند افغانها میتوانند نقشه های مکمل این

کشورها را در اختیار شان بگذارند واگر نیازی به بدرقه دارند ، افغانها آماده ء بدرقه باآنها نیز استند .

قضاوت را به شما واگذار نموده ، میپرسیم که در شرایط خطرناك کنونی نجات افغانستان ونگهداشت هویت ملی افغانها حایز اهمیت است ویا پیچیدن در تعصبهای بی مفهوم ؟ هر افغان این واقعیت را میداند که در شرایط دشوار وخطیر کنونی نجات افغانستان وتأمین صلح دراین کشور جنگزده مسأله ایست که در رأس همه مسایل قرار دارد . تأمین صلح نیاز به کار عملی وسازنده دارد ، به نفرت پراگنی ، دامن زدن به تعصبها وتکیه به گفتارهای میان تهی نمیتوا ن صلح را تأمین کرد .

زمانی مساعی مشترك افغانها صلح را تأمین نمود ، پس از آن زیر نظارت ملل متحد ومؤسسات بیطرف دگر انتخابات آزاد صورت خواهند گرفت وافغانها به میل شان به پارلمان وکلای شان را انتخاب خواهند نمود وهمین وکلا به حیث قوه ء مقننه به حکومت رأی خواهند داد ، قوانین را تصویب خواهند نمود وبرمسایل داخلی وخارجی افغانستان بحث خواهند کرد وراه حلی را به مسایل ودشواریها جستجو خواهند کرد .

اگر فرض کنیم مسأله ء گروههای نژادی ، زبانی وقومی به ولسی جرگه ء کشور راجع شد وولسی جرگه مسأله را جدی ومهم تلقی نموده پذیرفت؛ بحث همه جانبه بر موضوع صورت خواهد گرفت ، فیصله ها به عمل خواهند آمد وپس از آن به مقامها ومراجع قانونی سپرده خواهد شد .

اگر ولسی جرگه فیصله نمود که در کشور سر از نو احصائیه

گرفته شود ، درآن صورت به اساس فیصلهء ولسی جرگه احصائیه گیری صورت خواهد گرفت وشمار اصلی همه یی اقوام وقبایل معلوم خواهد شد وآن گاه فیصلهء حل مسأله به حکومت سپرده میشود وقوهء اجرائیه فیصلهء پارلمان را عملی خواهد ساخت . اگر فیصله حیثیت قانونی داشت ، درآن صورت قوهء قضائیه افغانستان حق خواهد داشت عملی شدن فیصله را نظارت نماید .

ملتهای آزاد ومتمدن جهان مسایل شان را مانند افغانها توسط توپ ، تانك وتفنگ فیصله نمینمایند ، نه مانند افغانها برای حل مسایل شان نیروهای جنگی را وارد میدان نبردهای مدهش میکنند ونه هم همسان باافغانها به سخنان پوچ ، لکچرهای بیمایه ، تعصبها وعقده گشاییهای بی جا وقت شان را ضایع میسازند ، بل تمام ملتهای متمدن برای حل مسایل کشوری وملی پارلمانهای شان را مراکز اساسی میدانند وبس .

در ارتباط به بیش بودن وکم بودن شمار اقوام افغانستان مشاجره یی را به گونهء مثال دراین بخش تقدیم میدارم :

در ماه مارچ سال ۱۹۹۵ م در اتحادیهء نویسنده گان افغانستان آزاد به دفترم شماری از افغانها آمدند . آنها تا هنوز پیاله های چای - گذاشته شده از روی میز - را نبرداشته بودند که افغانهای دگری نیز آمدند . در اتاق جایی برای نشستن نماند ، همه گان نام خدا (ج) درسخوانده وآموزش دیده بودند . همگون به عادت همیشه گی بحث پیرامون مسألهء افغانستان آغاز گشت ودر لحظه-یی مسأله بیش بودن وکم بودن اقوام ساکن در افغانستان موضوع بحث شد ودر چند دقیقه یی طوفانی از تعصبها وعقده ها سر بالا

کرد ومسأله شکل جدی وحادی را به خود گرفت .

سخنگوی یك گروه گفت : احصائیه های رژیم پیشین ، ملل متحد وسایر کشورها همه تایید میدارند که شمار قوم ما در افغانستان زیاد است . شمار اقلیتهای افغانستان نیز در این احصائیه ها نشان داده شده است واحصائیه یی را نمیتوان سراغ کرد که شمار قوم شما را بیش از ما نشان بدهد .

سخنگوی گروه دگر به او چنین پاسخی ارائه داشت : تا هم اکنون شما حکومت مینمودید همه چیز در دست شما بود . در چنین احصائیه های نادرست قصدی ، شمار قوم شما زیاد نشان داده شده است واز ما کم . ما احصائیه های نادرست دوران حکومت شما را نمیپذیریم .

سخنگوی اولی دفاعیه اش را این گونه آغاز کرد . در واقعیت شما در افغانستان حکومت مینمودید ، در اداره ء دولت زبان شما حاکمیت داشت ؛ پوهنتون کابل ، تمام مدارس کابل ومؤسسات همه در دست شما بود وتوسط شما اداره میگشت وهمه اعضای دربار به زبان شما تکلم میکردند ونسبت به ما به شما نزدیکتر بودند .

سخنگوی اولی دفاعیه اش را تمام نکرده بود که سخنگوی دومی سخنانش را برید واین گونه به گفتارش ادامه داد : شما جز از خوشحال ورحمن نه شاعری دارید ونه هم نویسنده یی . ولی در زبان ما اندوخته های علمی دانشمندان سراسر گیتی یافت میشوند ؛ هزاران هزار دانشمند ، شاعر ونویسنده داریم . زبان شما نهایت عقبمانده است ، ذخیره ء علمی ندارد ؛ کورسهای ناقص تحمیلی

ها ونبشته های این گــونه اشخــاص نفرتی را در بین افغانها ایجاد نمیکند وآینده ء افغانستان وافغانها را به خطر جدی مواجه نمیسازد ؟

پرسش سوم : درشرایط کنونی افغانستان از لحاظ مادی ومعنوی به تباهی مواجه است ، تمام نهادهای سیاسی ، اقتصادی فرهنگی واجتماعی افغانستان از بین رفته اند ، شما درشرایط موجود تعصبهای قومی ، نژادی ، زبانی ، مذهبی ، منطقه یی وایدیولوژیك را چگونه ارزیابی میکنید ؟

پرسش چهارم : تمام سیاستهای داخلی وخارجی یك کشور مستقل را پارلمان انتخابی منظور مینماید وحکومت مشروع آن را عملی میسازد وقوه ء قضائیه مستقل از آن نگاهبانی مینماید . اکنون در افغانستان این سه نیرو موجود نیستند ، آیا شما درکشور جز از زور تفنگ ، اداره ء قانونی دگری را سراغ کرده میتوانید ، که درپهلوی مسایل دگر بهٔ مسایل قومی ، زبانی ، مذهبی ، گروهی وایدیولوژیك حیثیت قانونی وجنبه ء عملی داده بتواند ؟

پرسش پنجم : برای جلوگیری از تعصب ، نفرت ، بدبینی ، گرایشهای منفی وبیماریهای اجتماعی ، شما چگونه تجاویز علمی وعملی به پیش میکشید ، لطفاً تجاویز خود را گسترده تر ارائه نمایید ؟

ما باور کامل داریم که فرزندان بادرد وبادرك افغانستان به پرسشهای ما پاسخهای علمی وعملی ارائه خواهند کرد ودر مبارزه ء جلوگیری از گسترش بیماری اجتماعی تعصب بااتحادیه ء

پشتو نمودگار خوبی از شیوه های آموزشی زبان تان را به پیش کشید .

پس از این ، مشاجره وبحث داغتر گردید ونزدیك بود هر دو با هم به لت وکوب بپردازند ، دراین میان دو تن از حاضرین به حیث میانجی داخل مباحثه شدند ، هر دو قلم وکاغذ گرفتند ، یکی از سخنگوی اولی پرسید : قوم شما چند فیصد نفوس افغانستان را میسازد ؛ سخنگوی در پاسخش گفت : ما شصت وپنج فیصد استیم . سخنگوی دومی بدون مقدمه جواب داد ما اقوام دگر هفتاد فیصد استیم .

پس از این میانجیگران به هر دو زبان (پشتو - دری) شصت وپنج فیصد وهفتاد فیصد را روی کاغذ نبشتند ومیانجیگران این فیصله ها را تایید نموده امضاء کردند . کاغذها را به سخنگویان تحویل دادند وپس از تحویل دادن کاغذها به هر دو گفتند : ما سخنان هر دوی تان را تایید کردیم ، آن را امضاء نمودیم ؛ شما هر دو تایید نامه های ما را گرفته موضوع را باافغانها مطرح بسازید ، نظر خودها را باآنها در میان گذارید ونظرهای آنان را نیز بشنوید وخودها را آگاه سازید که کیها بااین تایید نامه ها همسویی نشان میدهند وکیها نشان نمیدهند ؟ در فرجام ما را هم باخبر سازید که به چی تعداد افغانها سخنان شما را گوش دادند وچی تعداد حتی دلچسپی به موضوع نشان ندادند. به این ترتیب میانجیگران از تصادم فزیکی در مشاجره جلوگیری کردند .

همسان بااین مشاجره ، از همه بحثهای افغانهای درسخوانده

این نتیجه به دست میآید که : ما در بحثهای خود مسایل مهم را از غیر مهم تمیز نمیکنیم وبه تفاوتی میان مسایل حاد وجدی امروزی ومسایل بعدی قایل نیستیم ودر اقامهء دلایل خود به جای واقعیتها به شعارهای میان تهی ، تبلیغ پوچ ، عقده گشاییهای شخصی ، تعصبهای بی مفهوم تکیه نموده به آن ارزش میدهیم .

مشاجره یی که در اتحادیهء نویسنده گان افغانستان آزاد صورت گرفته بود ، نخست بحث بر سر مسأله امروزی افغانستان آغاز شد . سخنگویان هر کدام از شرایط حاکم ووضع ناگوار کنونی کشور سخن میگفتند وموضوع خطرهای متوجه به افغانستان را مطرح میساختند ، اما به جای این که تا پایان بحث مسایل کنونی افغانها وافغانستان را با نظرداشت به شرایط امروز به بررسی بگیرند ، برای نجات و برون رفت از بحران هول انگیز طرحی ویا پیشنهاد عملی ومثبتی را ارائه بدارند ، در چند لحظه موضوع از مسیر اصلی اش انحراف نمود . ومباحثه از مسأله مهم افغان وافغانستان به سوی مسأله غیرمهم بیش وکم بودن اقوام رُخ بدل کرد .

به جای مسایل حاد وامروزین به چنین مسایل گذشته ها چسپیدند که همهء آن بیمورد بودند ویا مسألهٔ امروزی افغانستان هیچ پیوندی نداشتند ونه هم تأثیر مثبتی برمسایل پیش روی مردم ما میگذاشت . آشکار است که هر دو فراوان عقده گشایی کردند، به تعصبها دامن زدند وبه اصطلاح دلهای پُر شان را خوب خالی نمودند ومانند مباحثه ها ونشستهای دگر ، دراین بحث هم مهم وغیرمهم با هم آمیخته شد ، تاخت وتازهای زبانی فراوان صورت

گرفتند ، باوصف این که سخنگویان هر دو عضویت کدام گروه را نداشتند وهر دوی شان خود ها را آزاد وبیطرف میدانستند ، اما در مشاجره های لفظی چنان بر یك دگر تاختند که آدمی گمان میبرد که هر دو عضو طبیعی گروههای زبانی شان چشم به جهان گشوده اند .

در دوران مشاجره سخنگوی اولی دفاع از پشتو زبانان ، گروههای پشتوزبان وسران این گروها را وظیفهء اساسی خود میشمرد واز برخورد دومی چنین پدیدار میگشت که از نسلها عضو گروههای حامی دری زبانان وسایر زبانها به دنیا آمده است، قربانی برای این گروهها وسران آن را ثواب دنیا وآخرت میپنداشت .

هریکی از اینها ادعا داشتند که بیطرف استند وآزادانه داوری مینمایند . اما ما میدیدیم که داوریها آنان از گرایشهای منفی ایشان مایه میگرفت هریك استدلال مینمود که گروهها وسران مورد نظرش کوتاهی وگناهی ندارند ، سیاه روزی ونگونبختی امروزی مردم افغانستان از سوی گروهها وسران طرف مقابل بالای مردم افغانستان تحمیل گردیده است .

این درسخوانده گان « بیطرف ودارای قضاوت آزاد » تا فرجام درك نکردند که اینان نه قضاوت آزاد مینمایند ونه هم بیطرف استند . بل تا حدی زیر تأثیر گرایشهای منفی متعصبین قرار داشتند ، که حتی تعصب زبانی را به حیث یك واقعیت میپذیرفتند ودفاع از این واقعیت را وظیفه راستین شان میشمردند .

هر دو نمیفهمیدند که اقوام با هم برادر افغانستان فرصتی

ونیازی به تعصبها وبیانیه های درسخوانده گان - زیر تأثیر متعصبین - ندارند ونه هم به این مشاجره های بی مفهوم وقت گرانبهای شان را ضایع میسازند .

هر دو درك كرده نمیتوانستند كه مردم كشور ما افغانستان را خانهء مشترك شان میدانند تمام شان برای آزادی واستقلال افغانستان قربانی میدهند وتمام اقوام ساكن در افغانستان برای آزادی كشور رسالت تاریخی شان را به جا نموده ودر آینده نیز این رسالت را به دوش خواهند داشت .

اكنون توده های وسیع مردم ما اشخاص وگروهایی را خوبتر میشناسند كه به خاطر اهداف گونه گون شوم شان دربین اقوام با هم برادر افغان به تعصبهای قومی ، نژادی ، زبانی ومذهبی دامن میزنند وبه نفرت پراگنی میپردازند وبرای پیشبرد اغراض گروهی شان جنگ را دربین مردم شعله ور میسازند .

افغانها آگاهی دارند كه به اساس توطئه ها ودسیسه های دیوانه گان قدرت واجنبیان تمامیت افغانستان ، وحدت ملی افغانها به خطری مواجه است ، اجنبیهای مداخله گر ونهروهای جنگ افروز تمامیت ارضی واستقلال افغانستان ووحدت ملی مردمش را نابود میسازد .

مردم افغانستان باور راسخ دارند اگر افغانستان استوار وبه پایش ایستاده باشد ، افغانها نیز به حیث یك ملت با هویت سربلند خواهند زیست ؛ اگر خدا ناخواسته افغانستان استقلال وتمامیت ارضیش را از دست میدهد ، با فروپاشی افغانستان ، ملت ما نیز به گودال نابودی سقوط خواهد كرد . اقوام سازندهء

این ملت به حیث مردم بی هویت ، بی حیثیت ، آواره ودر به در سرگردان خواهند بود .

مردم افغانستان پس از کودتای ثور ۱۳۵۷ خورشیدی تجارب تلخی - از بی هویتی ، بی وطنی وآواره گی وتحقیر - دارند واکنون نیز با چنین زنده گی وسرنوشت غم انگیز روبه رو استند . اکنون تمام اقوام ساکن در کشور این واقعیت را به خوبی درك کرده اند که پس از کودتای ثور تمام جنگها از سوی اجیران نیروهای خارجی بر مردم ما تحمیل گردیده است ، تمام اقوام یکسان صدمه دیده اند وخساره مند شده اند . همسان با کشتارها وتباهی روبه رو گشته اند ویکسان از تسهیلات زنده گی انسانی محروم گشته اند وهمین نیروهای جیره خوار بیگانه پرست ، میهن را به ویرانه وزنده گی مردم آن را به زنده گی قبیله یی وبدوی مبدل کرده اند .

مردم کشور ما میفهمند که تجزیهء کشور شان - افغانستان - به سود هیچ قوم ، نژاد وگروه زبانی نیست . زیرا در صورت تجزیه هر قوم زیر سلطهء جنگ افروزان مسلط برمنطقهء شان زنده - گی خواهند کرد ویا با ملوك الطوایفی خطرناکی روبه رو خواهند گشت ویا هم زنجیرهای غلامی همسایه گان را به گردن خواهند داشت .

به جز از دیوانه گان قدرت ، تمام اقوام افغانستان از این واقعیت آگاهی بهتر دارند که در کشور شان ، یك قوم ، یك نژاد ، یك گروه زبانی ، یك منطقه ، یك حزب ویك گروه مذهبی بر گروههای زبانی ، مذهبی ونژادی دگر به زور سرنیزه حکومت کرده نمیتواند ونه هم حکومت زور ماندگار است ونه هم قابل تحمل .

افغانها این را هم درك کرده اند که هیچ گروه زبانی ، نژادی ومذهبی به تنهایی جلو مداخله های خارجی را گرفته نمیتواند ، نه توان اعاده صلح وامنیت سراسری در کشور را خواهد داشت ، نه برای برقراری رژیم پذیرفتنی همه یی افغانها راه هموار ساخته میتواند ونه هم برای بازسازی وپیشرفت کاری کرده خواهد توانست ، بل من باور دارم که اتحاد ، همبسته گی ، کار متحدانهء همه یی اقوام ساکن در افغانستان میتواند جلو مداخله های خارجیان را بگیرد ، صلح وامنیت را اعاده نماید ، رژیم قابل به پذیرش افغانها را برقرار سازد وبالاخره کشور شان را آباد ومردم آن را شادمان سازد . اما برای فراهم نمودن چنین زمینه ها شرط اول واساسی نابود کردن بلای تعصب است وتا زمانی این بلای بزرگ نابود نشود ، تاآن زمان اعاده صلح وامنیت در افغانستان کار دشوار خواهد بود . اگر صلح وامنیت تأمین نشوند ، حالت مرارتبار فردی واجتماعی کنونی افغانها خاتمه پذیر نیست . نجات ونگاهداشت استقلال وآزادی افغانستان ، اعادهء هویت ملی افغانها ، تشکیل حکومت قابل قبول به افغانها وتأمین عدالت اجتماعی در سراسر کشور مسایل دشوار دگری اند که ما همه باآن روبه رو استیم .

در فرجام اضافه میکنم که پرسش کوچك : چی باید کرد ؟ را بایستی به افغانهایی راجع کرد که وظیفه وفریضهء ملی - جلوگیری از پخش نفرت وتعصبهای گونه گون ونابودی این بلا را به دوش دارند .

همانسان که افغانها دربسی مراحل خطیر رسالت تاریخی

شان را در برابر میهن شان به سر رسانده اند ، اکنون نیز بایستی افغانها برای جلوگیری پخش تعصبها رسالت ملی شان را به جا آورند .

همه یی افغانها در عمل مشاهده کردند که پس از کودتای ثور سال ۱۳۵۷ خورشیدی « دوستان » ودشمنان شان به تعصبهای قومی ، نژادی ، منطقه یی ، زبانی ، مذهبی وگسترش نفرت دربین توده های وسیع ملت دامن زدند ودر راه امحای هویت ملی افغانستان یکسان کار کردند واکنون هم به این کار ناشایستهء شان ادامه میدهند .

افغانها میفهمند که گروههای خلق وپرچم بااستفاده از شعار ایدیولوژیکی : « کارگر وطن ندارد » همه شخصیتهای ملی ، اقشار اجتماعی وگروههای سیاسی را که مخالف سلطهء کمونیزم واتحاد شوروی در افغانستان بودند ، زیر نامهای گونه گون - نشنلستهای تنگ نظر ، عظمت طلبان ، غرب زده ها ، خرابکاران اشرار ، مرتجعان ، ضد « برادر بزرگ اتحاد شوروی » - دستگیر کردند ، شکنجه نمودند وبه فرار از کشور مجبور ساختند . شماری از کشورها وهمسایه گان ما هم از سیاستهای اتحاد شوروی در زمینه پیروی کردند وبه اساس شعار : « حکومت اسلامی مرزها را نمیشناسد » - سران اقوام ، اعضای ولسی جرگه ، د مشرانو جرگه ، ماموران عالیرتبهء ملکی ونظامی ودرسخوانده گانی - که به پاکستان وایران پناه آورده بودند - به وسیلهء گروههای افراطی مذهبی - ساخت همین کشورها - زیر نامهای کمونستها، دستوریها ، جاسوسان ، خربکاران ، غرب زده گان ، ملی

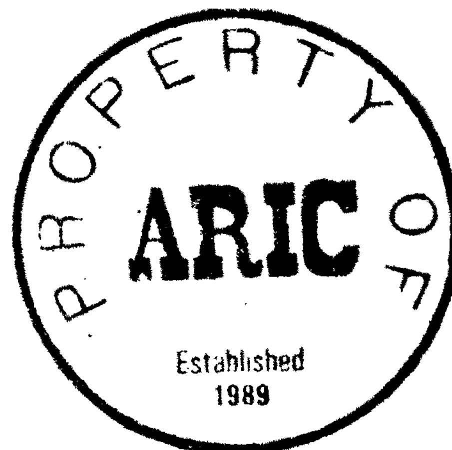
گرایان ، ملحدان ، مشرکان ، مسلمانان نیمچه ومخالفان اسلام وحکومت اسلامی در افغانستان ، متهم میشدند ، شماری از افغانهای دانشمند وچیزفهم به همکاری شبکه های جاسوسی کشورهای همسایه ربوده شدند ، شکنجه گردیدند وترور شدند . شمار بیشتری از این گونه اشخاص از ترس ترور وکشته شدن به کشورهای دگر رفتند ودر آنجا ها مجبور به پناه گیری شدند . درنتیجه همین قشر ملی وچیزفهم قصداً از سهمگیری در امور سیاسی مربوط به کشور شان محروم ساخته شد . کشورهای همسایهء ما هممانند بااتحاد شوروی از دانشمندان وشخصیتهای ملی در هراس بودند ، آنها میاندیشدند تا زمانی قشر ملی ومنور از سهم فعال در امور سیاسی کشور شان محروم ساخته نشود ونیروی ملی افغانها به شکست مواجه نگردد ، تاآن زمان تسلط بر افغانستان وتحمیل رژیم براین کشور مشکل به نظر میرسد .

برای تأمین این هدف کشورهای همسایهء ما - برای پراگنده سازی وشکستن نیروهای ملی - به گروههای افراطی اختیار کامل دادند ونیروهای افراطی به شدت هرچه تمامتر بر نیروهای ملی انحصار مطلق سیاسی ، دکتاتوری واختناق سیاسی واجتماعی وفرهنگي تحمیل نمودند وبرای نابودی مؤسسات اجتماعی ، فرهنگی ، عنعنه یی افغانستان ، هویت ملی وافتخارات تاریخی افغانها کمر بستند واین عملیه تاهنوز به شدت جریان دارد .

از آغاز دوران جهاد گروههای افراطی دهنها را قفل زدند ، کسی که نام هویت ملی ، افغانستان ، افغان ، استقلال افغانستان را به لب میآورد از سوی افراطیون مباح الدم وواجب-

فهرست





Serial No : 107-

PREJUDICES : A GREAT DANGER FOR THE INTEGRATION OF AFGHANISTAN

BY:

Prof . Rasul Amin

Published

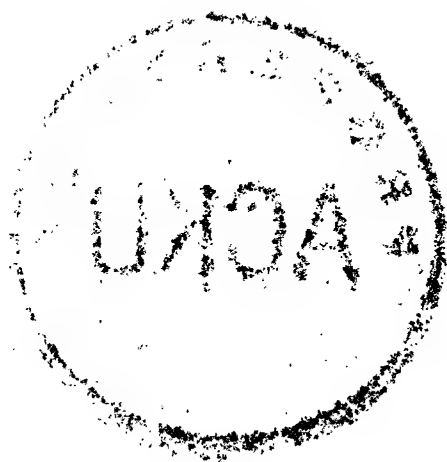
By

The Writers Union of Free Afghanistan (WUFA)
Peshawar 1998-
Copies 2000-



القتل شناخته میشد واکنون نیز نیروها وشخصیتهای ملی با همین سرنوشت خطرناك روبه رو استند .

تا زمانی افغانهای متعهد مردم کشور شان را به ارزشهای مذهبی ، معیارهای پسندیده جامعهء ما متوجه نسازند وپهلوهای مضر وضد افغانی ایدیالوژیهای وارد شده را نشاندهی نکنند وپیرامون تعصبهای موجود در جامعهء ما به پژوهش نپردازند وبرای زدودن این تعصبها کار عملی وجدی نکنند ، تاآن وقت دسایس داخلی وخارجی - تفرقه بانداز وحکومت کن - برای از بین بردن هویت ملی افغانها وآزادی افغانستان کماکان ادامه خواهند داشت .



نویسنده گان افغانستان آزاد یاری خواهند رساند . بااحترام » .

جریدهء وفا در راه مجادله باتعصبها از افغانهای واقعی چندین بار تقاضا کرد تا اندیشه ها ونظریه های شان را در نبشته ها ومصاحبه ها به زبانهای دری وپشتو غرض نشر به جریده بفرستند ودراین مبارزه سهم فعال بگیرند .

ما باورمند استیم که قشر درسخوانده وبادرك افغان بیشتر از دگران به علت ومعلول عواقب خطیر تعصبها بین اقوام وبربادی کشور شان خوبتر آگاهی دارد واین قشر باشعور برضد پخش تعصبها میان اقوام وجلوگیری این بیماری مدهش وخطرناك صرف مساعی همه جانبه علمی وعملی خواهد کرد .

جای شك نیست که از نظر اعضای اتحادیهء نویسنده گان افغانستان آزاد نیز ، آن شمار گروههای افغانی ، تنظیمها واحزاب وافراد پنهان نیستند که از دراز مدتی به اینسو به گونهء پاسبان منافع خارجیان ویاهم غیرشعوری دربین اقوام به تعصبها دامن میزنند ، آب را گل آلود میسازند وماهی شکار میکنند وبرای خود شان خواهان شهرت کاذب استند وخارجیانی را هم میشناسند که از این راه منافع شان را در کشور ما توسط همین گروهها نگاه میدارند .

پژوهش پیرامون این معضلهء خطیر : دریافت عوامل اساسی مسأله ونظرداشت به عواقب وخیم آن از مسوولیتهای ملی افغانها متعهد ومعتقد به وحدت ملی افغانستان شمرده میشود .
افغانهای متعهد وظیفه دارند تا دربارهء عوامل این بیماری خطرناك پژوهشهای بیطرفانهء علمی وعینی به فرجام رسانند واز

زیانهای این بیماری هممیهنان شان را هم آگاه سازند وهم نجات دهند .

چنان که گفته آمد به تأسی از همین آرزومندی بود که جریدهء وفا از راه پخش پیام اتحادیهء نویسنده گان افغانستان آزاد ، فرستادن نامه ها وارتباط تلفونی از هممیهنان خواست تا در راه مبارزه باتعصبهای بی مفهوم بااین کانون فرهنگی (اتحادیهء نویسنده گان افغانستان آزاد) همنوا وهمصدا شوند .

دراین سلسله تنی چند نبشته های شان را به جریده فرستادند که دروقتش به نشر رسیدند . شایسته به یادآوری است که قشر درسخوانده وچیزفهم با دلگرمی بایسته به این موضوع علاقمندی نشان نداد ، کم علاقه گی به موضوع عوامل زیادی دارند ، ولی من نهایت کوتاه به چند عامل اساسی اشاره میکنم :

- شماری از هممیهنان ما متوجه عواقب خطرناك پخش تعصبها نیستند ونمیفهمند که اثرات زیانبار آن چی بلایی برجا همهء ما نازل خواهد کرد ؟

- شماری میفهمند ولی این مسأله را فروگذاشت میکنند وباورمند استند که بحث وتجسس پیرامون موضوع باعث فزونی تعصبها خواهد گردید ، درباره سکوت را مرجح میپندارند .

- به انظار شماری این مسأله بی اهمیت جلوه گر میشود ونمیخواهند به این موضوع پیش پا افتاده وقت قیمتی شان را ضایع کنند .

- شماری صلاحیت بحث ومشاجره زبانی را دارند اما از تحلیل علمی وعینی عاجز استند .

- شمار دگری دشنام دادن ، سبك شمردن ، عقده گشاییهای

شخصی ، تحقیر وتوهین دگران را تحلیل علمی تلقی میکنند .

عوامل بیش از این خواهند بود ، اما واقعیت اساسی این است که اگر باری بالاثر بی پرواییهای افغانهای متعهد این گونه تعصبهای بی جا وبی مفهوم به توده های وسیع مردم سرایت کنند ، درگام نخست وحدت ملی موجود بین اقوام برادر افغان به نبردهای خونین داخلی مبدل میگردند ودرگام دوم همین خانه جنگیها ونفرت دربین مردم هویت سیاسی ووجود افغانستان را از بین خواهد برد . اگر خدا (ج) ناخواسته افغانها وافغانستان به این مرحلهء خطرناك رسیدند ، درآن صورت دانش وکار وپیکار بی وقت افغانهای بادانش وبافهم هیچ سودی نخواهد داشت .

آدمی فهمیده نمیتواند ، که افغانهای کارشناس ودلسوز[1] به افغانستان باستفاده از دانش ، تجارب واندوخته های علمی شان ، کار ومبارزهء خود را پس از فرارسی این مرحله خطیر میآغازند ویا این که آنها گنجینه های تجارب ودانش شان را باخود به گور میبرند ، درهر دو صورت سودی برای افغانها وافغانستان نخواهد داشت .

دکتاتوری تك حزبی کمونستی ، انحصار سیاسی ، تجاوز نیروهای اجنبی ، دسایس داخلی وخارجی ، نبردهای خونین داخلی وعملیهء مقاومت ، رخدادهای نیستند که تنها افغانها وافغانستان باآن مواجه شده اند ، بل درجریان تاریخ ، ملل وکشورهای دگر نیز بااین گونه رخدادها مواجه شده اند وآن را پُشت سر گذاشته اند .

سزاوار به یادآوری است که ملل گونه گون دربرابر چنین رویدادها واکنشهای از هم متفاوتی از خود نشان داده اند .

تنها نامهای کتابها را به حافظه میسپارند ودر مجالس نامهای کتابها را توتی وار پیهم بر سرزبانها میآورند وبه اثبات میرسانند که تمام این کتابهاراخوانده اند وتمام سخنان شان به اصطلاح کتابیست . اما باز هم باور کنید که اشخاصی ازاین قماش جز از خوانش عنوان کتاب حتی کتابها را ورق گردانی نمیکنند . این گونه اشخاص بادریافت کتابهای رایگان و ساختن نمایشگاه کتاب در منزل شان تظاهر مینمایند و میبالند . نگارش کتاب و دیباچه ها برای این گونه اشخاص چی سودی خواهد داشت و جز از ضیاع وقت نتیجهء دگری به آن مرتب نمیشود .

با تاسف باید یاد آورشد : شمار این گونه اشخاص - که کتابهای رایگان اسیر کتابخانه های نمایشی آنان میشوند - زیاد است .

در جامعه یی که کتابخوانان کم و تحویلداران کتاب زیاد باشند، درچنین اوضاع و احوال نوشتن اثر ویا هم نگارش مقدمه بر اثر چی ارزشی دارد ؟ اکنون شما خود قضاوت کنید که کوتاهی از تحویلداران مفت خوار کتاب است ویا از نویسنده ؟

شما باورکنیدکه من هم از نشست وبرخاست با دوستان و مجلس با ایشان خوش میشوم وبانوشتن چندان دلبسته گی زیادی ندارم شیفتهء گپ زدن استم و زمانی هم چنان حرفها و سخنان زیادی درکله ام پائین وبالا میشوند که اصل را از فرع فرق کرده نمیتوانم و در دوران حرف زدن به ارتباط موضوع ، تسلسل را از دست میدهم .

شاغلی سعدالدین شپون دوست دیرینه ام است وی در یکی از نبشته های خود (شامل درشماره‌ء سال جریده‌ء وفا) درباره ام درست گفته اند : « امین در سخنانش مقدمه را از متن افزون میسازد » ومن هم از ترس این که مقدمه را از متن طویلتر ننویسم از نوشتن هرگونه دیباچه ها پرهیز میکنم ، آثار خودرا نیز بدون مقدمه ها چاپ کرده ام . بایسته به گفتن است که نشر آثار بدون مقدمه ها از جهات گونه گون سودمندیهایی نیز دارند :

۱- اگر بر رساله‌ء کوچك مقدمه دور و دراز نوشته میشود در آن صورت لابد تکرار با مطالب متن در مقدمه پدیدار میگردد واین تکرار ملال آور برای خواننده‌ء جدی خواهد بود ، خواننده را دلسرد میسازد وکتاب را در جایی قید مینماید که چشمش بر آن نخورد. برای این که کتاب را از قید خواننده‌ء جدی برهانیم لازم مینماید که از نگارش مقدمه های طویل با آوردن مطالب تکراری پرهیز کنیم تا خواننده‌ء جدی حوصله‌ء خوانش متن کتاب راداشته باشد .

۲- مقدمه‌ء کوتاه سودی نیز دارد و زیان آور نیز میباشد . اگر مقدمه کوتاه بود خواننده مقدمه رازودتر از برمیکند و داخل متن میگردد . در مقدمه‌ء کوتاه از تکرار نیز جلوگیری صورت میگیرد ولی نباید فراموش کرد که نگارش مقدمه‌ء جامع ولی کوتاه کارساده یی نیست .هرکسی از عهده اش برآمده نمیتواند . مقدمه کوتاه زیان آور به خاطری است که شماری از خواننده گان مقدمه‌ء کوتاه ، فهرست موضوعات کتاب را میخوانند و متن کتاب را نمیخوانند اینان نیز کتاب را ناخوانده اسیر نمایشگاه کتاب

میکنند و در این صورت مقدمه کوتاه نیز زیان بارتمام میشود .

حال رجوع میکنیم به ارائه پاسخ به پرسش دگری که : من چرا دربارهء مقدمه نویسی موقفم را تغییر دادم ؟

من بالاثرپافشاری هیوادمل به این کار دست یازیدم . او خواست تا مقدمه یی بر این اثر بنویسم . با وصف مصروفیتها به او وعده سپردم که در فرصت مناسب مقدمه را خواهم نوشت . پس از آن هیوادمل به اصطلاح هردوپارا دریك موزه کرد و مرا وادار به نگارش این مقدمه ساخت . چندین بار عذر آوردم ولی مورد پذیرش او قرار نگرفت بالاخره روزی به من گفت : « استاد بسیار تنبلی » باشنیدن کلمهء «تنبل» یکبار غیرت افغانیم به جوش آمد باردگر به او گفتم که این کار را میکنم و پس از آن هیوادمل تصویر مقدمه رااین گونه به من پیش کرد .

درمقدمه سخنان تکراری بامتن کتاب آورده نشود و مطالبی رابابد درمقدمه بگنجانم که به گونه یی بامتن ارتباطی داشته باشد وهم راه حل معضلهء افغانستان رابه مانشان بدهد .

این فرمایش هیوادمل بار سنگینی بود که بردوشم گذاشته شد، زیرا دربارهء وضع رقتبار افغانستان سخن نا گفته نمانده است و سخنی نخواهد بود که صدها و هزار ها بار در نبشته ها تکرار نشده باشد ، صد ها، بلکه هزار هاتن از هموطنان مادربارهء آن سخن نگفته باشند اما با آنهم دراین سخنان تکراری نکاتی را دریافت کرده میتوانیم که آن را تکرار احسن بنامیم.

با وصف آن که مطالب بازتاب یافته در متن رساله کهنه و

تکراری به نظر میرسند اما با آنهم این گونه سخنان به واقعیتهای جامعهء ما اتکا دارند . موضوع رساله پیرامون علت و معلول تعصبهای گونه گون به بحث میپردازد و تنها در فرجام رساله افغانهای متعهد را مخاطب ساخته ام تابرای جلوگیری از تعصبها- به حیث یك افغان واقعی - وظیفهء ملی خودرابه سر رسانند .

چرا به حیث افغان ؟

ماهمه میدانیم که پس از کودتای ثور نخست گروههای چپی و همراهان خارجی شان و دوم گروههای مذهبی و حامیان خارجی شان برای از بین بردن هویت ملی و افتخارات تاریخی افغان و افغانستان کمربستند .

نخست چپیها زیر نام ایدیو لوژی مترقی و انقلابی افغان را کوبیدند و پس از آن زیر نام مذهب از سوی گروههای مذهبی کوبیده میشودو خداوند (ج) عالم است که این کوبیدن تاچی وقت ادامه پیدا خواهد کرد ؟

ماهمه آگاهی داریم که حامیان خارجی این دوگروه باگزینش سیاست « تفرقه بانداز و حکومت کن » زیر نامهای گروهها ، احزاب و تنظیمها و همینسان پشتون ، تاجیك ، ازبك ، ترکمن ، هزاره ، بلوچ ، نورستانی ، شیعه ، سنی و سمتها نه تنها به کار پخش از هم گسیختن شیرازهء ملی و تعصب پراگنی اجازه میدادند ، بل این همه احزاب ، گروهها و تنظیمهای متکی به خارجیان تاهم اکنون برای ادامهء این گونه کارها تشویق و ترغیب

میشو ند. پس از کودتای ثور ۱۳۵۷ خورشیدی این واقعیت افتابی گشت که چپیها وهمراهان خارجی شان ، گروههای مذهبی و حامیان خارجی شان با نام افغان حساسیتی ازحد زیاد نشان دادند ، تمام حرکتها و فعالیتهای زیر نام افغان و افغانستان را بیرحمانه سرکوب کردند .

در آغازهمراهان خارجی چپیها واکنون حامیان خارجی گروههای مذهبی از این واقعیت آگاهی داشتند ودارند که هر حرکتی به نام افغان ، افغانهارا به افتخارات کهن تاریخی وهویت ملی شان متوجه میسازد وتنها از راه احساس ملی افغان ، افغانها ، برای افغانستان آزاد و مستقل به کار و پیکار آغاز میکنند ، درنتیجهء رزم ملی افغانها ، افغانستان وافغانها از سلطهء ما و گروههای ساخت ما نجات خواهند یافت و افغانستان آزاد و مستقل به میان خواهد آمد. در این صورت تمام سرمایه گذاریهای خارجیان هدر خواهند رفت و افغانها در فضای صمیمیت ، برابری و برادری زنده-گی خواهند کرد .

خاطره یی در ذهنم تداعی شد . من دانشجو بودم و استاد نامداری به ما در علوم سیاسی آموزش میداد . در درس اول دو پرسشی رامطرح ساخت و استاد خود به ارائهء پاسخ به هردو پرداخت .

پرسش : درسراسر جهان ماهران کدامین رشته های دانش زیاد استند ؟

پاسخ : در دنیا طبیبان زیاد اند ، زیرا انسانها به بیماریهای

گونه گون مصاب میشوند ، انسانها از این بیماریها تجارب فراوان دارند وزمانی دریکی از روستاها کسی بیمار شده است ، اعضای خانواده ویا هم مردم دگر روستا برای مداوی بیمار از تجارب طبی شان وهمینسان دعاهای ویژه سود جسته اند وبربیماران گونه گون تجارب فراوان و رنگارنگ آزمایش شده اند.

اگر از روی تجربه به این موضوع بنگریم به جرئت گفته میتوانیم که در هر منزل و خانواده طبیبانی موجود استند ، حتی پیره زنان نیز از روی تجارب شان به مداوی بیماریهای گونهٔ گون میپردازند، ولی اگر موضوع را از نگاه علم مورد بررسی قرار دهیم در خواهیم یافت که طب دانش بس مغلق و پیچیده است . علم طب به خاطری مشکل است که انسان خود موجود مغلق و پیچیده است و بیماریهای آن نیز مغلق و پیچیده به نظر میرسند، بنابرهمین پیچیده گیها در جهان امروزین به تناسب همهٔ یی دانشها طب به رشته های گونه گون و ویژه بخشبندی شده است .

پیچیده گیهای بیماریهای انسانی و پیچیده گیهای اعضای انسانی باعث پدیدار شدن متخصصین گونه گون ، داروهای گونه گون وسامان آلات گونه گون شده اند .

امروز متخصص و طبیب یك رشته از امراض و داروهای رشتهٔ دگر آگاهی ندارد واگر داشته هم باشد بسیار اندك خواهد بود .

از نگاه تجربه در جهان طبیبان زیاد استند واما ازنظر علم این شمار در سراسر روی زمین بسیار اندك است .

پرسش : در جامعهٔ سیاسی روی کدام موضوع بحث بیشتر



پروفیسور عبدالرسول امین

تعصبها خطری به تمامیت افغانستان

۱۳۷۶



صورت میگیرد ، فعالین کدامین رشته زیاد اند .

پاسخ : در هرجامعهء سیاسی روی موضوعات سیاسی سخن زیاد گفته میشود و فعالین رشتهء سیاسی زیاد دیده میشوند واین هم از جهتی که ارستو عالم نامدار یونان کهن انسان رابه نام حیوان سیاسی تعریف میدارد و انسان را حیوان سیاسی مینامد .

اگر ما این تعریف ارستو را بپذیریم تمام افراد یك جامعهء سیاسی ، فعالین سیاسی و افرادی آگاه از سیاست اند . همانسان، که ازنگاه تجربه شمار طبیبان در جامعه افزون واز نظرعلم و تخصص اندك است همگون با تعریف ارستو تمام افراد یك جامعه فعالین سیاسی و آگاه از سیاست اند . اما اگر ما از نظر علم به این موضوع بنگریم درخواهیم یافت که شمار دانشمندان علم سیاست درهمه جوامع نهایت اندك است وامروز علم سیاست وسعتی اختیار کرده است واز لحاظ تخصص علم سیاست چنان انکشاف نموده است که امروز دانشمند شاخه یی از علوم سیاسی از شاخه های دگر این دانش آگاهی ندارد ویا هم اگر داشته باشد این آگاهیهای نهایت اندك خواهند بود با نظر داشت به همین اصل هیچ یکی از دانشمندان این رشته دانش ادعا کرده نخواهد توانست که از نگاه تخصص برهمه شاخه های سیاست شناسی دسترسی کامل دارد .

سیاست شناسی ودولت :

ازمحتوای درسهای استاد ما پدیدار بود که سیاست شناسی روابط یك دولت رابا دول دگر همه جانبه مورد ارزشیابی قرار

میدهد .

به اساس رهنمودهای دانش سیاست ، دولت State هر جامعهء سیاسی از چهارعنصر اساسی : جغرافیای مشخص ، مردم مشـــخص ، حکومت مشـــخص ، حاکـــمیت و استقلال (Sovereignty) تشکل میبابد .

جغرافیای مشخص :

هردولت جغرافیای مشخص ونام مشخصی دارد و هیچ دولتی هم بدون نام و جغرافیای مشخصی به میان آمده نمیتواند . در درون همین حدود جغرافیای مشخص تمام موجودات روی زمین ، زیرزمین وفضای آن واگر همجوار با بحر باشد ، بخشی از بحر ملکیت همین دولت مشخص به شمار میآید .

به گونهء مثال درمنطقهء آسیای مرکزی دولتی به نام افغانستان موجود است ، این دولت باکشورهای پاکستان ، ایران ، ترکمنستان ، ازبکستان ، تاجکستان و چین مرزهای سیاسی دارد ، درسر زمینی بین همین مرزهای سیاسی تمام داشته ها وموجودات روی زمین ، و ذخایر زیر زمینی و فضای آن ملکیت دولت افغانستان است . بدون دریافت اجازهء حکومت مرکزی افغانستان، اتباع هیچ کشورخارجی به قلمرو این کشور داخل شده نمیتوانند . اشکار و پنهان ملکیت دولت افغانستان راباخود برده نمیتوانند . درسراسر کشورماتمام تبادله ها و مراوده های درون مرزی و برون مرزی روی قوانین و قرار داد ها صورت میپذیرد . اگر خارجیانی بدون قرارداد و دریافت اجازه به خاك افغانستان

وارد میشوند وبه داشته های مادی و معنوی این کشور زیانی میرسانند این کارشان با قوانین و قرار داد های بین المللی همسویی نشان نمیدهد .

پرسش اساسی این است که در شرایط امروزین سرحد های جغرافی وداشته های مادی و معنوی این کشور مصوون استند ویانی ؟به نظر من مصوونیت ندارند .

اگر شماری از افراد یك ملت ویژه برون از مرزهای کشور خود در کشورهای خارجی زنده گی کنند و برای کشورشان در خارج حکومتی بسازند واین حکومت ازآزادی نسبی نیز برخوردار باشد اما نسبت کمبود عنصر جغرافی، دولت این ملت نامکمل به نظر میرسد و تازمانی بامردم ، حکومت و آزادی عنصر جغرافی همراه نشود به حیث دولت مکمل شناخته نمیشود.

شماری از افراد بعضی ملل گیتی درکشورهای بیگانه حکومتهای مؤقت ساخته اند ولی تازمانی همان ملت در سرزمینش حکومتی نساخته است ، حکومت شان مشروعیت قانونی دریافت نداشته است . به گونهء مثال شماری از افغانها، خارج از کشورشان در پاکستان حکومت ساختند ، چون این حکومت در داخل خاك افغانستان وجود نداشت واز آزادی نیز محروم بود ، بنابر آن حکومت مؤقت افغانها درخارج مشروعیتی کسب نکرد و جز از یکی دو کشوری ازسوی کشورهای جهان به رسمیت شناخته نشد .

ملت مشخص یا اتباع :

درحدود جغرافیایی هردولت مشخص ، اقوام ، نژادها ، توده ها و رفرق مذهبی گونه گون به نام ملت مشخصی زنده گی میکنند.

بعضی از دولتها به نام تیره و تبار مشخصی شکل گرفته اند ، مانند : افغان - افغانستان ، تاجك - تاجکستان ، ازبك - ازبکستان ، ترکمن - ترکمنستان ، انگلیس - انگلستان ، عرب - عربستان ، هند - هندوستان وچندین کشوردگر ویاهم شماری از ملتها به نام دولت شان یادمیشوند ، مانند : پاکستان - پاکستانی ، امریکا - امریکایی و .. . باشنده گان هرکشور رعایای دولتهای شان شمرده میشوند و دریك دولت مهذب همسان با رهنمود های قانون اساسی آن تمام ارگانها وموسسات دولتی درخدمت باشنده گان آن قرار میداشته باشند. دولت از هرگونه تعصب تیره یی ، تباری ، زبانی ، مذهبی و جنسی جلوگیری میکند وباشنده گان آن در برابر قانون از حیثیت مساوی برخوردار میباشند .

ملت مشخص هردولت ، هویت وتاریخ ویژه و مشخصه های سیاسی ، اجتماعی ، اقتصادی و فرهنگی دارد و همینسان دارای موسسات فراوان کشوری ولشکری میباشدو افراد همین ملت مشخص در پرتو عنعنه ها ، قوانین و دساتیر ویژهء کشور، در راه انکشاف مادی و معنوی دولت شان به کار میپردازند .

در جهان امروزین دانشمندان علوم سیاسی کشورهای پیشرفته ودرحال انکشاف پیرامون ساختمان موسسات اجتماعی ،

اقتصادی ، سیاسی ، اداری ، عدلی ، نظامی ، فرهنگی و مذهبی جوامع شان به پژوهش میپردازند ، برای حل مشکلات شان راههای علمی و عملی تدارک میبینند .

اگر دولتی مرزهای جغرافی داشته باشد اما اگر درهمین محدوده، مشخص مردم موجود نباشند در صورت نبود عنصر مهم دولت - ملت - دوعنصر دگر دولت حکومت و استقلال نیز تحقق پذیر نخواهند بود و محدوده، جغرافی بدون ملت را نمیتوان دولت گفت .

هدف عمده، حکومتهای پیشرفته، امروزین جهان فراهم نمودن زمینه های آرامش برای فرد ، افراد وملت است وازهمین جهت عنصر سومی دولت - حکومت - را ، حکومت مردم ازسوی مردم وبرای مردم گفته اند ومردم هرجامعه حکومت کشورشان را مسوول انکشاف مادی و معنوی جامعه ومردم میپندارند و حکومتی که درمیدان مبارزه - برای خوشبختی مردم - ناکام بماند ، این گونه حکومت را از راه انتخابات از سر راه شان دور میکنند و حکومت دگری رابه جای آن جاگزین میسازند .

حکومت مشخص :

ازکهن گاهان به اینسو در دوره های مختلف تاریخ در شرایط گونه گون بر اساس نظریه های مختلف، حکومتها و رژیمهای سیاسی گونه گونی پابه عرصه، وجود گذاشته اند و از بین رفته اند . دراین جابه گذشته، دور نمیرویم بل به سده، بیستم رو میآوریم و رژیمهایی راازنظر میگذارنیم که وز آغاز سده، بیستم

تا امروز در روی زمین به وجود آمده اند ، طی این دوران رژیمهای گونه گون شاهی ، سوسیالستی ، کمونستی ، ملی ، مذهبی ، نظامی ، جمهوری ، دموکراسی و امپراتوریهانیز درکشورهای سراسر جهان به میان آمدند . دانشمندان علوم سیاسی بر پهلوها وجوانب گونه گون این رژیمها هزاران هزار کتاب ، کتاب واره ، رساله و مقاله نوشته اند ، طی همین دوران شماری از این گونه رژیمها از بین رفتند ، شماری دگری تغییر پذیرفتند ، عده یی هم درحالات انکشاف و تغییر قرار دارند .

درکشور ما افغانستان نیز از آغاز سدهء بیستم تا امروز رژیمهای شاهی مطلقه ، شاهی مشروطه ، دموکراسی ، جمهوری، سوسیالستی و اسلامی به ازمایش گرفته شدند . اکثر مردم افغانستان از ساختار وکارکرد های رژیمهای سیاسی و مذهبی - رویکار آمده در کشور - آگاهی کامل دارند و نتایج کار این رژیمها رابه چشم سر مشاهده کردند .

در دوران سدهء بیستم تنها در دههء دموکراسی (۱۹۶۳-۱۹۷۳) دوبار به آرای مردم ما مراجعه صورت گرفته است ومردم کشور نماینده گان گزیدهٔ شان رابه ولسی جرگه ومشرانو جرگه فرستاد ند و همین نماینده گان برگزیدهء مردم به حکومتها رای دادند ودر سراسر کشور آزادیهای سیاسی ، اجتماعی ، اقتصادی ، فرهنگی و مذهبی بال گشوده بودند . با تاسف بایستی یاد آورشد که در دوران پیش از دههء دموکراسی و پس از آن افغانها در مسایل سیاسی کشور شان بی دخل شده بودند واکنون

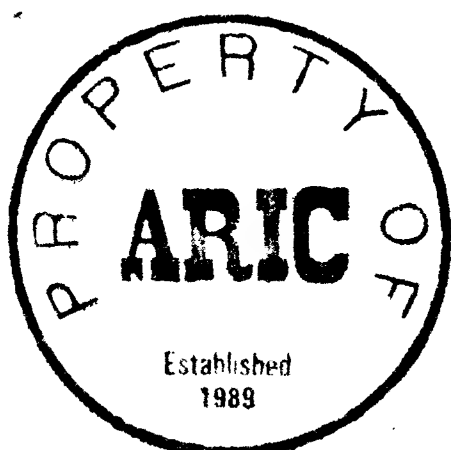
تعصبها خطری به تمامیت افغانستان



نویسنده

پروفیسور عبدالرسول امین

۱۳۷۶ ش



نیز اختیاری ندارند .

جای شك نیست که رژیم سردار محمد داود به زور واز راه کودتا به میان آمد اما بی دریغ وبدون دغدغه میتوان گفت که این رژیم برتمام کشور مسلط بود ، جغرافیای سیاسی کشور محفوظ بود ، ملت مصوونیت داشت ، حکومت اودر اموداخلی و خارجی کشور آزادی داشت و افغانستان حیثیت آزاد و مستقل خودرا نگه داشته بود .

دانشمندان علوم سیاسی میگویند شاید شماری از توده های مردم دریك محدوده، مشخص جغرافی زیست نمایند ، اما اگر این توده ها حکومت و آزادی نداشته باشند ، این گونه محدوده های جغرافی راهمراه با توده های مردمی آن نمیتوان دولت نامید ، به گونه، مثال دربین دوکشور افغانستان و پاکستان قبایل مختلف زنده گی میکنند . قبایل ساکن در این منطقه ، در محدوده، مشخص جغرافی زنده گی دارند ، اما چون این قبایل حکومت ندارند شرایط یك دولت را تکمیل کرده نمیتوانند و دولت گفته نمیشوند .

همینسان اگر دولتی جغرافیای سیاسی ، مردم وحکومت داشته باشد ولی حکومت آن از سوی اجنبیان برمردم تحمیل شده باشد ، یا هم حکومت برتمام قلمرو دولت تسلط نداشته باشد ویاهم از آزادی خارجی محروم شده باشد ، دانشمندان علوم سیاسی این گونه حکومتها را دست نشانده ، دست بین اجنبیان میدانند و کشور زیر تسلط این گونه حکومت را مستعمره مستقیم و غیر

مستقیم میشمرند .

حاکمیت (Sovereignty) :

حاکمیت عنصر اساسی ومهم هردولت شمرده میشود . دانشمندان علوم سیاسی پیرامون این عنصر مهم دولت پژوهشهای زیادی انجام داده اند . دانشمندان علوم سیاسی عنصر حاکمیت را معیار اساسی تمیز دولت آزاد وتحت الحمایه میدانند و همین معیار، آزادی وتحت الحمایه گی یك دولت را تثبیت میدارد ونشان میدهد که دولت در امور داخلی و خارجی آزادی دارد و یا این که دست بین دگران است .

مفهوم سیاسی حاکمیت در طول تاریخ به اشکال گونه گون تعبیرو تشریح شده است . در اروپای سده های میانه به حاکمیت از دیدگاه کلیسا مینگریستند ، به نظر کشیشان کلیسای مذهبی اختیار حاکمیت نزد خداوند (ج) است و کشیشان این حاکمیت راروی زمین تمثیل مینمایند ، پس از آن دولتهای ملی عرض وجود کردند و تمثیل حاکمیت از کشیشان به پادشاهان - قرار داشته در راس دولتها- منتقل گشت و پادشاه را افزون از نماینده، حاکمیت، سایه، خدا(ج) درروی زمین نیزمیگفتند .

در دوران انکشاف علوم بار دگر مفهوم سیاسی حاکمیت زیر بحث آمد و شماری از دانشمندان به جای کشیشان کلیسای مذهبی وپادشاهان مطلق العنان تنها اراده، ملت general-will رامنبع اصلي حاکمیت پنداشتند وهمین دانشمندان ابراز کردند که ملت حق دارد حاکمیت را ازکی میگیرد وبه کی میسپارد ؛

طرفداران اراده‌ء ملت درکشورهای گونه گونه اروپایی زیر نام آزادیهای سیاسی ، اقتصادی ، اجتماعی ومذهبی نهضت دموکراسی آغاز کردند ، به قدرت کشیشان کلیسای مذهبی وشاهان مطلق العنان خاتمه داده شد و اختیار حاکمیت رابه نام مردم گره زدند . امروز در شمار زیادی از کشورهای سراسر جهان حق حاکمیت را ملتهااز راه انتخابات تمثیل میکنند .

در جهان معاصر درشمار زیادی از کشورها: شاهان ، ملکه-ها ، روسای جمهوروریارهبری دسته جمعی بر اساس اراده‌ء مردم با نظر داشت به قوانین مشخص ، نماینده گی از حاکمیت مینمایند اما با وصف آن امروز درشماری از کشورهای جهان شاهان مطلق-العنان وسران دولتی دیده میشوند که خلاف اراده‌ء مردم به زور برچه اختیار حاکمیت دولت را به کف دارند وبه اراده‌ء ملت به هیچ ارزشی قایل نیستند ، به جای مردم، خودشان را منبع اصلی حاکمیت دولت میپندارند .

همانسان که درجایی از این نوشته به آن اشاره رفت دانشمندان برای تثبیت وشناسایی هویت هردولت مشخص از محک عنصر حاکمیت سود میجویند ، با نظر داشت به این اصل اگر رهبری یك دولت مشخص بر تمام اداره ها و موسسات کشوری و لشکری دولت حاکمیت داشته باشد ، ملت به حاکمیت او گردن مینهد ودر برقراری روابط خارجی خود آزاد باشد ، دانشمندان علوم سیاسی این دولت مشخص را دولت آزاد و مستقل مینامند ولی اگر رهبری یك دولت در سراسر کشورش حاکمیت نداشته باشد ، ملت به

حاکمیت رهبری گردن ننهد ، در این دولت حکومت سراسری حاکم نباشد و اگر حکومتی هم موجود باشد بر بخشی از کشور حکومت مینماید ویا هم زهبری این دولت صادر شده از خارج باشد واز سوی اجنبیان دستور دریافت میدارد ویا هم روابط خارجی دولت زیر نظر اجنبیان تنظیم میشوند در این صورت دولت بالاثر نبود حاکمیت شرایط دولت آزاد و مستقل را تکمیل کرده نمیتواند ودولت آزاد ومستقل گفته نمیشود .

نتیجه :

پس از این بحث دراز وگاهی هم تکراری نخستین پرسشی که در ذهنم خطور میکند این خواهد بود که دولت افغانستان از جملهء چهار عنصر سازندهء دولت کدام آن رانگهداشته وکدام آن را ازدست داده است .

اگر مابه نظر دانشمندان علوم سیاسی نگاه کنیم پس از کودتای ۱۹۷۸ م دولت افغانستان از جملهء چهار عنصر سازنده چون : جغرافیا، مردم ، حاکمیت و حکومت تنها دو عنصر جغرافیای مشخص وملت مشخص را نگه داشته ، حکومت و حاکمیت را از دست داده است . زیرا ما میبینیم که پس از کودتای ثور حکومتهای افغانستان در سراسر قلمرو کشور حاکمیت نداشتند وندارند وازسوی دگر سران دولتی در امور داخلی و برقراری روابط خارجی بی صلاحیت بودند وحاکمیت ملی را تمثیل کرده نتوانستند.

مداخله های خارجیان ویاخارجیان دخیل در قضایابه ویژه همسایه گان ما و گروههای جنگی تحمیل شده ازسوی آنها حیثیت

این دو عنصر سازنده دولت رادرکشورما مخدوش ونابود ساختند .

اگر دوعنصر مهم دولت ما - حکومت مشخص وحاکمیت دولت - از بین رفته میتوانند ، آیا دو عنصر دگر دولت ، جغرافیای مشخص سیاسی و ملت مشخص افغان - با خطر نابودی روبه رو شده نمیتوانند ؟ آیادر داخل وخارج دسایسی برای نابودی وازبین بردن این دو مشخصهء تاحال به جاماندهء دولت افغانی درجریان نیست ؟

به نظر من درشرایط امروزین جغرافیای سیاسی افغانستان وهویت ملی افغانها را خطر جدی تهدید مینماید زیرا کشور ما به جای یك دولت آزاد و مستقل، به سطح یك منطقهء قبایلی بی حاکمیت وبی حکومت نزول کرده است . واین دولت آزاد امروز شکل یك مستعمرهء غیر مستقیم رابه خود گرفته است .

امروز شماری ازکشورهای بیگانه تلاش دارند که با لوسیلهء گروههای اجیر خود این مستعمرهء غیر مستقیم رابه مستعمرهء مستقیم مبدل سازند ویا هم جزء خاك خودنمایند ، افغانها از این گونه تلاشها آگاهی دارند .

چنان که دیده میشود امروز افغانها اختیاری ندارند تا دربارهء مسایل سیاسی کشور خود باندیشند ، قدرت سیاسی در دست بیگانه گان قرار دارد اما با آنهم موقعیت ستراتیژیك افغانستان وترکیب قومی آن ، این کشور را دربین همسایه گان آن زنده نگه خواهد داشت.

سزاوار به گفتن است که موقعیت ستراتیژیك افغانستان ، در

طول تاریخ این کشور ومردم آن را با دشواریهای گونه گون روبه رو ساخته است اما خوشبختانه همین موقعیت ستراتیژیك وترکیب قومی این کشور را از فرو پاشی نجات میدهد . موقعیت ستراتیژیك وترکیب قومی ویژهء افغانستان به هیچیك از همسایه گان این کشور اجازه نمیدهد که این کشور را از خودسازد و هضم نماید .

اقوام ساکن در افغانستان با تمام همسایه گان خودمشترکات اتنیکی دارند ، اگر یکی از همسایه ها ارادهء تسلط بر این کشور را نشان بدهد با مقاومت افغانها وهمسایه گان روبه رو میشود وبه این کشور متجاوز موقع نمیدهند که موازنهٔ نیروها را درمنطقه درهم بزند ، بن بست نظامی حاکم برکشور ما گواه این واقعیت است .

اگر گروه مورد حمایت واجیر یکی از همسایه گان ما برسراسر کشور مسلط شود ، این تسلط صلح سراسری و امنیت را درکشور بر قرار ساخته نمیتواند وزمینه های بازسازی وانکشاف را برای مردم وکشور فراهم آورده نمیتواند ولابد این گروه با مقاومت گروههای دگر وشماری از همسایه گان افغانستان مواجه خواهد بود و دولت افغانستان کماکان از حکومت مشخص وحاکمیت دولتی محروم خواهد ماند .

دراین جا از افغانهای متعصب پرسیده میشود که آیا آنها خواهان اعادهء دو عنصر مهم ساختار دولتی - حکومت مشخص وحاکمیت - استند ویا این که تاهنوز به تعصبهای قومی ، زبانی،

شناسنامهء کتاب

نام کتاب : تعصبها خطری به تمامیت افغانستان

نویسنده : پروفیسور عبدالرسول امین

ناشر : اتحادیهء نویسنده گان افغانستان آزاد

جای چاپ : تاپ پرنترز - پشاور

سال چاپ : ۱۹۹۸ م / ۱۳۷۶ ش

مهتمم : محمد ظاهر بابری

کمپوزر : سیدحسین پاچا



گروهی و مذهبی میپیچند .

اگر اینان الفبای سیاست راخوانده باشند از داعیهء اعادهء دو عنصر مهم ساختار دولتی کشور پشتیبانی خواهند نمود وبه این مسأله نیز پی خواهند برد که کشور ما در آینده بادشواریهای زیاد سیاسی ، اقتصادی ، اجتماعی و فرهنگی روبه رو خواهد بود که مسأله تباری و تیره یی در برابر آن بسیار کوچکتر جلوه خواهد کرد .*

اگر اینها اهمیت اعادهء این دو عنصر مهم رادرك نتوانستند در آنصورت از بارگاه خداوند (ج) برای شان طلب هدایت میکنم . اینان باید خودرا از این واقعیت آگاه بسازند که هویت باشنده گان هر دولت مشخص بانام همان دولت بسته گی دارد . اگر اتنیکی در افغانستان به نام پشتون ملتی میسازد ، سرزمین این ملت پشتونخوا یا پشتونستان خواهد بود واگر این کار رادر پیوند با نامهای ازبك ، ترکمن ، تاجك ، هزاره و بلوچ مینمایند ، سرزمینهای شان بایستی : ازبکستان ، ترکمنستان ، تاجکستان ، هزارستان و بلوچستان باشند. واگر گروهی این کار رابه نام اسلام مینماید سرزمین شان اسلامستان خواهد شد . پس در این صورت نیازی به وجود افغانستان دیده نمیشود .

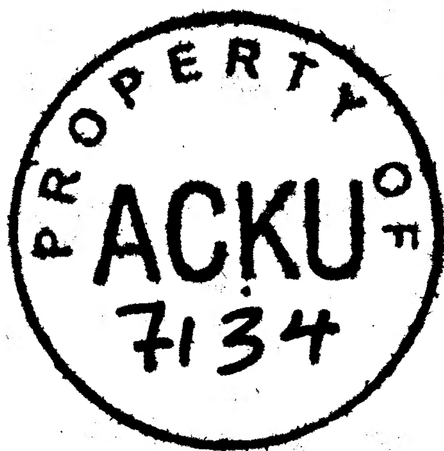
ماباید بدانیم که پشتون ، تاجك ، هزاره ، ازبك ، ترکمن وبلوچ واقوام دگر ساکن درکشور ما حیثیت ملتهای جداگانه یی را ندارند. همه گروههای اتنیکی اند ودرداخل کشور ما تنـــها ملـــتی زنده گی میکنند که نامش افغان است ودولت این ملت را

افغانستان گویند .

اگر یکی از گروههای اتنیکی وقومی ویا فرد و افرادی از این اتنیکها با نامهای افغان و افغانستان حساسیت داشته باشند لطفا به اتنیکهای خود - ساکن درکشور های همجوار- تشریف ببرند و افغانها را بگذارند تا در باره، اعاده، دو عنصر مهم ساختار دولتی - حکومت و حاکمیت - مبارزه کنند .

اگر افغانها ازته دل خواستار افغانستان باشند ، در آن صورت وظیفه، ملی و اسلامی آنان خواهد بود که به حیث افغان پهلوی هم قرار گیرند و برای اعاده، دو عنصر مهم ساختار دولتی کشور خودکار مشترك نمایند واگر چنین نمیکنند گفته، زیرین یکی از دانشمندان علوم سیاسی را فراموش نکنند :

« اگر دولتی داشتی به پایش ایستاده ، تو هم به پاخواهی ایست واگر دولتت فروریزد توهم همرایش فرو خواهی ریخت » .





مقدمه

نمیدانم این معمول پسندیده است یا نی ، که شماری از نویسنده گان یاخودشان برکتاب خود مقدمه مینویسند ویا این که از قلم به دستان و فرهنگیان نامور دگر برای آثار شان - رساله ، کتاب واره وکتاب- نبشته یی میگیرند وزیر نامهای مقدمه ودیباچه در آغازین برگهای اثرشان میگنجانند .

درمقدمه ها ،اکثر خودنویسنده درباره، نبشته، خود سخن میگوید وگاهی هم به لاف زنی میپردازد وازیکی دو درست خود ابراز سپاس مینماید .

نویسنده، پخته وکار آگاه نیززمانی با چنین معضله یی روبه رو میشود و مجبورمیباشد تا نبشته یی را مقدمه گونه بنویسد نخست از همه درباره، نویسنده، اثر فکر میکند وباخود میسنجد ، که آیا نویسنده به توصیفهایش خوش میشودویا به ارزشیابی علمی اثرش ؟

اگر نویسنده‌ء اثر به توصیف خودش شادمان میگردد در آن صورت نویسنده‌ء ماهر و پخته کار به جای کتاب درباره‌ء شخصیت ، شرافت ، صداقت ، خدمت ، علمیت ، زحمت ، اهلیت ، ذکاوت و فراست او تاحدی به توصیفها میپردازد که حتی در ردیف (ت) هیچ واژه‌ء توصیفی را فروگذاشت نمیدارد .

نویسنده ، که خودرا در نبشته‌ء یك نویسنده‌ء دگر توصیف باران مییابد . بیچاره در لباسش نمیگنجد ودر تمام عمرش آسمان رابه دو پایش ایستاده نگاه میکند و خودش را محور علم و عرفان تصور مینماید وباهمه گان درمیدان دانش به پهلوانی میآغازد و همدرین غلط فهمی چشم از جهان میبندد .

اما نویسنده گانی که باورمند به انکشاف و ژرفایی علوم استند، اگر کسی ایشان رااندك توصیف میکنند با این توصیف -ازسوی دگران -آنها پیش از همه متوجه خود میشوند وبه ارزیابی خودشان و آثارشان میپردازند و زود تر به این واقعیت پی برده میتوانند که گستره‌ء دانش نهایت وسیع و عمیق است و آنان دز برابر این بحر بی پایان به قـــــطره یی نیز نمیمانند و بنا به گفته یی:

«آنان که خبرشد خبرش بازنیامد ».

من تاهم اکنون نه بر رساله وکتاب خودمقدمه یی نوشته ام و نه ازدگران خواهش کرده ام که بر کتابم مقدمه بنویسند ونه هم خودم بر آثار دگران دیباچه یی نوشته ام و دراین بخش به فضل خداوند(ج) باز سفیدم .

با نگارش این مقدمه شاید شماری از خواننده گان بپرسند که :
چرا خلاف موقفت این مقدمه را نوشته ای ؟

به منظورارائه پاسخ به چنین پرسشهای احتمالی ناگزیرم از رازی پرده بردارم - که باعث نگارش این مقدمه شده است - و همینسان درهمین مقدمه عواملی رانشان بدهم که مرا از نگارش مقدمه ها بازمیدارد.

نخست دربارهء نه نوشتن دیباچه ها بر آثار دگران :

ناگفته عیان است و حاجت به بیان ندارد که بخش بزرگی از قشر درسخواندهء ما شیفتهء گفت وشنود ها و مباحث میان تهی اند . شب و روز حرف میزنند و مجالس دوستان راگرم نگه میدارند . هریکی از این درسخوانده گان مأخود حرف میزنند ، حرف میشنوند ، وز همه مسایل تا سرحد حرف خودرا آگاه میسازند و از همین راه به نتیجه گیری مسایل میپردازند. شما آگاهی دارید که بخشی از درسخوانده گان مابه دریافت کتابهای رایگان خو کرده اند و خودشان را مستحق درجه یك دریافت کتابهای رایگان میپندارند .باتاسف فراوان بایستی یاد آورشد که شمار زیادی از این گونه اشخاص محض به خاطر نمایش و تظاهر به این کار دست میبازند . زمانی بستهء کتابها به منزلش رسید درجاهایی گذاشته میشوند که نظر هر مهمان و نووارد رابه خود جلب نماید و هرآن کسی که این کتابهارا میبیند در دلش اعتراف میکند : آقا شخص صاحب مطالعه است وشب وروز مصروف کتاب خوانی . اما واقعیت امر این است که این گونه اشخاص